۱۵۸/۱

آرشیو

متن تعلیم و تربیت امر

الف : این جزوه امانی است

ب : مخصوص جامعه بهائی است

الف : ۱۵۴/۳

ب : ۵۹/۰۱

۱۵۸/۱

فهرست متن

۱ ـ مقالهٔ کودکان و مضرّات تلویزیون
۲ ـ مقالهٔ هدف دیانت بهائی در تربیت
۳ ـ مقالهٔ تربیت برای چه؟
۴ ـ در جستجوی طلسم اعظم

کودکان و خطرات تلویزیون

دکتر: منوچهر مفیدی

کمتر اختراعی در قرن بیستم مانند تلویزیون مردم را از کوچک و بزرگ مجذوب خود نموده. با آنکه پرخاشگری و عقب ماندگی تحصیلی در کودکان در نتیجهٔ تماشای تلویزیون در تمام این دوران یک بحث همگانی بوده است، با اینحال شمار بینندگان آن و وسائل وابستهاش مانند ویدیو کماکان در حال افزایش است.

از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۰ قریب ۲۸۰۰ مقاله و کتاب در بارهٔ تلویزیون و اثرات آن بر خانواده و کودکان چاپ و منتشر شده است و علیرغم هزاران تحقیق که در دههٔ ۸۰ نیز به عمل آمده، این "مهاجم خانه و مزاحم خانواده" در مقابل چشمان حیرت زده و بی دفاع پدران و مادران، همچنان فرزندانشان را از آنها دور و دورتر می‌کند. برخی تلویزیون را وسیله‌ای برای فرار از کار و رهائی از واقعیتهای زندگی تلقی کرده و آن را در ردیف الکل و مواد مخدر قرار داده‌اند که حالت اعتیاد به وجود می آورد. بعضی تبلیغات فریبنده تجارتی را خائنان براندار خوانده‌اند. گرایش گردانندگان تلویزیون به ارائه برنامه‌هائی که محتوای آن مصرف الکل و مواد مخدر و اعمال خشونت آمیز و آدمکشی و انحراف اخلاقی و ترویج بی عفتی و سقوط خانواده‌ها است مورد تحقیق قرار گرفته و مهمتر از آن، تاثیر تلویزیون بر خلق و خو و نحوهٔ تفکر و رفتار کودکان به دقت مطالعه شده است. از میان هزاران نسلی که از ابتدای خلقت در کره زمین زندگی کرده‌اند، نسل کنونی اولین نسلی است که از تلویزیون به عنوان یک وسیلهٔ ارتباط جمعی استفاده می کند و بدون شبهه حیات نسل آینده متاثر از صحنه‌هائی خواهد بود که برروی صفحهٔ تلویزیون در معرض تماشای کودکان امروز قرار گرفته و می گیرد.

مردم جهان هر روز قریب ۳/۵ میلیون ساعت صرف تماشای تلویزیون می نمایند و این مدت بخش مهمی از وقت آزادشان را در برمی گیرد. برخی از برنامه‌های تلویزیون امریکا در متجاوز از یکصد مملکت تماشاگر دارد و میزان تماشای این برنامه‌ها در دههٔ ۸۰، هزار درصد نسبت به دههٔ ۷۰ فزونی گرفته است. بسیاری از کودکان از زمان تولد در معرض تماشای تلویزیون قرار می گیرند. آماری که جنبهٔ جهانی دارد نشانگر آن است که کودک ۶ ماهه بطور متوسط ۱/۵ ساعت در روز تلویزیون تماشا می کند و در ۳ سالگی این مدت به ۲/۵ ساعت در روز افزایش می یابد. از سن هفت سالگی تا بلوغ، ۴ ساعت در روز وقت نوجوانان به تماشای تلویزیون می گذرد و در اواخر دههٔ دوم ـ حیات، به دو ساعت در روز تقلیل می یابد. آمار مستند نمایانگر آن است که در

امریکا ، انگلیس ، ژاپن ، کانادا و استرالیا ، کودکان به طور متوسط ۲ تا ۳ ساعت در روز تلویزیون تماشا می کنند و در آلمان، فرانسه ، اطریش ، ایطالیا ، سوئد ، هلند و نروژ ۱ تا ۲ ساعت از وقت کودکان هر روز صرف تماشای تلویزیون می شود.

کودکان متعلق به خانواده‌هایی که از لحاظ اجتماعی و اقتصادی در سطح پائین تری هستند و یا از اقلیت‌ها محسوبند، مدت بیشتری تلویزیون تماشا می کنند. همچنین کودکانی که بهرهٔ هوشی کمتری دارند بیشتر تمایل به دیدن تلویزیون دارند. نکته‌ای که از لحاظ روان شناسی به اثبات رسیده آن است که کودکانی که مشکلاتی در رابطه با همسالان و یا والدین خود دارند بیشتر به تلویزیون وابسته می شوند.

قبل از سن مدرسه برنامه‌های کارتون Cartoon که مخصوص بچه‌ها است مورد توجه است و در سالهای مدرسه ابتدائی، کودکان بیشتر مجذوب برنامه‌های ماجراجویانه و یا موسیقی و رقص هستند. در سن بلوغ، پسران به ویژه، به صحنه‌هائی که شامل تجاوز و تعدی و قتل و جنایت است توجه بیشتری دارند. اصولا پسران علاقمند به صحنه‌های پرخاشگرانه و تجاوزکارانه هستند، در حالی که دختران به برنامه‌هائی که در رابطه با خانواده است تمایل بیشتری دارند.

نکتهٔ مهم آن است که هر فردی به برنامه‌هائی که با زیکتان آن ، رفتاری و یا صفاتی شبیه او دارند بیشتر توجه می کند. از این رو پسرانی که مهاجم وپرخاشگرند بیشتر چنان صحنه‌هائی را تعقیب می کنند. ولکن این نکته مهم هم ثابت شده است که پسرانی که برنامه‌هائی محتوی آشوب و اغتشاش و جنایت تماشا می کنند پس از ۲ سال به چنان اعمالی دست می زنند، حتی اگر در ابتدا آشوب طلب نبوده‌اند. و این همان نکته دقیق تربیتی است که می گوید: تشکل و تکامل شخصیت کودک بسته به رابطهٔ متقابل او با سایر افراد است و ملاحظهٔ رفتار و گفتار دیگران منبع مهمی برای فراگیری طفل و تشکل هویت او است.

در زمان های دور که هنوز خبری از تلویزیون نبود، فیلسوف معروف افلاطون در کتاب " جمهوریت " Republic درمورد قصه چنین نوشت: " آیا ما اجازه می دهیم که اطفالمان به هر داستانی که هر کسی نقل می کند گوش کنند و نتیجهٔ عقائدی به مغزشان رسوخ کند که برخلاف آن چیزی است که باید در هنگام رشد آنها وجود داشته باشد." و اضافه می کند که کودکان تفاوت قصه و حکایت را از واقعیت و حقیقت تمیز نمی دهند و عقائدی که از زمان طفولیت در مغزشان جای می گیرد فنا ناپذیر و تغییر ناپذیر است. از این جهت داستانهائی که برای آنها گفته می شود باید معطوف به این هدف باشد که خلق و خوی سلیم در آنها بوجود آورد. هنوز پس از ۲۲۰۰ سال،

اختلاف‌نظر بین ارسطو که معتقد بود تاتر محرکی برای کار و عمل است با افلاطون که تاتر را سبب غیظ و غضب می داند وجود دارد.

سیسرون خطیب معروف‌نیز انتشار تاتر روم را انتقاد می کند. او معتقد است که اگر به انسان فشار آورند که هر روز مجبور به تماشای وقایع وحشتناک باشد، بتدریج این روش‌او را از احترام به انسانیت محروم خواهد ساخت. بدیهی است‌که اگر تلویزیون در آن زمان وجود داشت مسلما مورد انتقاد او قرار می گرفت. پروفسور آیزنبرگ Eisenberg در سال ۱۹۳۶ رادیو را مورد انتقاد قرار داد و آن را مهاجمی به حریم خانه دانست. که پدران و مادران را در قبال تربیت اولاد گیج و بی دفاع کرده است.

مجموع این نظریات را در مورد تلویزیون تعمیم داد، وسیله‌ای که فرد را از خانه به محیطی دور، غیرعادی و نامانوس می کشاند. برخلاف مطالعهٔ کتاب‌که به ازدیاد تمرکز قوای فکری می انجامد، تماشای تلویزیون این تمرکز فکری را تقلیل می دهد و به همین سبب‌چه بسا فرد را به حالت خلسه و رؤیا می کشاند که مانع توجه و یادگیری است. در چهار دههٔ اخیر آثار منفی تلویزیون پیوسته بوسیله پژوهندگان تائید و تاکید شده است‌و مقالات متعدد در زمینه بروز خشونت‌و حرکات ضد اجتماعی‌که عامل و محرک آن تماشای تلویزیون بوده، منتشر شده است. اثرمثبت و یادگیری مسائل علمی و اجتماعی از طریق تلویزیون نیز مطالعه شده است. اما از این کیفیت‌تنها برخی از کودکان با بهرهٔ هوشی کافی و با شرائط خاص‌و تحت‌کنترل افراد صاحب‌نظر باید استفاده نمایند.

از نکات دیگری که محققا ثابت‌شده آن است‌که اثر تلویزیون بر کودکان بسیار حسب سن، خصائص ذاتی، کیفیات روانی و محیط خانوادگی متفاوت‌است.

بطور کلی در اغلب نقاط جهان ۳۰٪ وقت بیداری مردم صرف کار می شود و ۴۰٪ به امور شخصی و امور مربوط به خانواده می گذرد و ۳۰٪ وقت‌آزاد را شامل می شود. وقت آزاد که (اوقات فراغت) گفته می شود از ریشهٔ یونانی School گرفته شده است که در حقیقت باید صرف یادگیری شود.

افلاطون در کتاب دوم "جمهوریت" و ارسطو در کتاب اول "سیاست"، وقت‌آزاد را برای فراگیری و دانش اندوزی به منظور تکمیل حیات و بقای انسان ضروری می دانند.

رومیان نیز ابتدا این مدت‌را برای تکمیل یک حیات فعال بکار بردند که‌برای انضباط بدن و کسب اطلاعات لازم استفاده می شد، ولی تدریجا آلودگی به مادیات و غلبهٔ لذت‌طلبی سرآغاز سقوط آن امپراطوری شد. در یک زمان در روم ۸۰۰ حمام

عمومی وجود داشت که هر کدام با سالنهای متعدد، محلی برای خوش‌گذرانی و تفریح و حتی قمار بود. یکی از میادین ارابه‌رانی روم گنجایش ۳۰۰۰۰۰ تماشاچی داشت.

زمانی که مسیحیت در اروپا گسترش یافت، وقت آزاد به یک موقعیت روحانی تبدیل شد، فرصتی که برای شناختن خدا و اطاعت او دست می‌دهد.

اوگوستین در کتاب "اعترافات" می‌نویسد که وقت آزاد نه برای تن‌آسائی و خوش‌گذرانی است، بلکه زمان تحقیق و کشف حقیقت است. تدریجاً رهبران مذهبی طریق افراط گرفتند و استراحت را گناه شدید دانستند و سرانجام گفتند "راحتی پدر همه گناهان است."

هنوز اهمیت وقت آزاد و چگونگی استفاده از آن برای بشر معلوم نیست. امروزه قسمت اعظم این وقت در بسیاری از نقاط جهان صرف تماشای تلویزیون می‌شود و با کمال تاسف برنامه‌های تلویزیونی اکثرا در جهت خشونت و جرم و جنایت و انحرافات اخلاقی و شهوترانی است. تماشای چنین صحنه‌هائی برای کودکان همان اثر را دارد که خود ممکن است مورد تجاوز و حمله قرار گیرند و از این جهت اکثر گرفتار اضطراب و خوابهای آشفته و عصبانیت و حرکات ضد اجتماعی می‌شوند. به عنوان مثال یک نوجوان امریکائی در طی دوره تحصیل خود لااقل شاهد صد هزار حمله با اسلحه و ۸۰۰ قتل در روی صفحه تلویزیون است. محتوای بسیاری از فیلمهائی که برای کودکان کم سن و سال تهیه می‌شود و کارتون نام دارد نیز پرخاشگری و آشوب و خیانت است. همچنین برنامه‌های ورزشی وقت بسیاری از افراد بزرگ و کوچک را به خود اختصاص داده است. وظیفه پدران و مادران برای جلوگیری از اثر سوء برنامه‌های تلویزیونی بر فکر و عقل کودکان آن است که برنامه‌های انتخاب شده را به اتفاق فرزندانشان تماشا کنند و از نکات منفی آن به موقع انتقاد کنند و از جهات مثبت تقدیر نمایند و همچنین مقصد و منظور آگهی‌های تجارتی را تشریح نمایند.

در مورد کودکانی که رفتار نامطلوب دارند، باید مشاهده برنامه‌های تلویزیونی بطور جدی تقلیل داده شود. بطور کلی حیات بهائی حاکم بر خانواده و اعتدال در امور، بهترین محافظ کودکان و جوانان است.

در پایان، بیان مبارک حضرت عبدالبهاء را که معطوف به تماشای تاتر است و در مورد بسیاری از برنامه‌های تلویزیونی نیز صادق است زیب این سطور می‌نماید و قضاوت و اقدام در مورد حفظ و صیانت کودکان و جوانان از "سیئات اهل غرب" را به عهده پدران و مادران دلسوز می‌گذارد. قوله العزیز:

"اما تاتر، اگر در دائره آداب باشد و سبب تحسین اخلاق و ترویج معارف و تعدیل

هیات اجتماعیه و تشویق فضائل انسانیه و تربیت عمومیه، فنعم المطلوب، و اکثر اساس هزل و غمز و لمز و از دائره تقدیس خارج و سبب ترویج شهوات، البته ممنوع"

(نقل از کتاب امر و خلق جلد سوم)

خلاصه‌ئی از نطق
جناب دکتر مسیح فرهنگی
در حدیقه راجع به :

هدف دیانت بهائی در تربیت

بسیار مایه سرور است که می بینم دوستان عزیزی از نقاط مختلفهٔ ایران در این مکان جمع شده‌اند تا در باره یکی از مسائل مهمهٔ امری با هم مطالعه نمایند. این مطلب تشخیص هدف دیانت بهائی در تعلیم و تربیت است. موضوع بقدری مهم که شاید متخصصین فن تعلیم و تربیت نیز ازعهده برنیایند تا آنطور که شایسته است این مسئله را تشریح کنند و یا لا اقل قبول کنند که فرق عظیمی بین هدف دیانت بهائی با آنچه علمای فن تعلیم و تربیت در کتابهای خود نوشته‌اند موجود است. کتابهائی که نتیجه و ثمر افکار مادی محکوم بزوال امروز است. برای روشن ساختن هدف ما از تعلیم و تربیت بهتر است قسمتی از یکی از آثار مبارکه را در کتاب اقتدارات زیارت کنیم که می فرماید:

" این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده " این بیان مبارک نشان می دهدکه حتی دیانت بهائی با سائر ادیان نیز از جهت هدف بمقتضای زمان تفاوت کلی دارد چه که ادیان گذشته بیشتر تکیه بر اوامر و نواهی زده‌اند یعنی " بکن و نکن" مورد توجه بوده و طل آنکه حضرت بهاء الله در بیان فوق می فرمایند هدف ما اوامر و نواهی تنها نیست و ادامه می دهند و می فرمایند:

" بلکه لاجل ظهورات کمالیه در انفس انسانیه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیه و ما یصدقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند."

پس معلوم می شود که حضرت بهاء الله ظهور فرموده‌اند تا کمالات انسانی از نفوس بشری ظاهر شود یعنی همان حقیقت عیان گردد که حضرت عبدالبهاء فرمودند "بهائی یعنی جامع جمیع کمالات انسانی" و نفرمودند بهائی یعنی عامل باوامر و پرهیزکننده از نواهی. گو اینکه از جمله کمالات انسانی این است که باوامر الهی عامل باشد و از نواهی احتراز نماید ولی این عبارت از جمیع کمالات نیست. حضرت بهاء الله اراده فرموده‌اند که افراد انسانی چنان تربیت شوند که فوق ملک و ملکوت قدم گذارند یعنی از حدود افکار و لوازم این عالم و عوالم بالا بالاتر باشند پس هدفی بسیار متعالی از برای تربیت انسان تعیین فرموده‌اند وقتی هدف اینقدر عالی بود نمی توانیم خود را تنزل داده مقلد سبک و اسلوب دیگرانی باشیم که در حد اعلای هدف خود محدود باین

ملک ادنی هستند و شایسته نیست تابع و مجری افکار و نظرات مادی پر از خطای دیگران باشیم چه اسلوب ما با سایرین فرق زیادی دارد این را از روی غرور نمی گوئیم بلکه به هدف عالی خود بیان می نمائیم ما متعصب نیستیم ما متمسک هستیم به تعالیم حضرت بهاء الله متمسکیم و می کوشیم تا کاملا آنها را اجراء نمائیم حال به بینیم هدف ما چیست ؟

اساسا حضرت بهاء الله تعلیم و تربیت عمومی را از جمله تعالیم اصلیه خود در کتاب مستطاب اقدس بیان فرموده و آن آیه را در لوح اشراقات نیز تکرار فرموده اند. در اشراق هفتم می فرماید :

" قلم اعلی کل را وصیت می فرماید بتعلیم و تربیت اطفال و این آیات در این مقام در کتاب اقدس در اول ورود سجن از سماء مشیت الهی نازل :

" کتب علی کل اب تربیه ابنه و بنته بالعلم و الخط و دونهما عما حدد فی اللوح و الذی ترک ما امر به فللامناء ان یاخذوا منه ما یکون لازما لتربیتهما ان کان غنیا والا یرجع الی بیت العدل انا جعلناه ماوی الفقراء و المساکین ان الذی ربی ابنه او ابناء من الابناء کانه ربی احد ابنائی علیه بهائی و عنایتی و رحمتی التی سبقت العالمین ."

در این آیه سه اصل مورد توجه قرار می گیرد. اصل اول این است که تعلیم و تربیت در دیانت بهائی عمومی است و بر کل فرض است اختصاص به طبقه ئی دون طبقه ئی یا ملتی دون ملتی یا نژادی دون نژادی ندارد جمیع اطفال عالم باید تحت تعلیم قرار گیرند.

اصل دوم که مستفاد می شود اجباری بودن تربیت است یعنی بیان می شود که بعضی پدران و مادران تعلیم و تربیت اطفال خود را لازم ندانند چون خودشان تحت تعلیم و تربیت نبوده اند تصور می کنند همانطور که خود بدون تعلیم بزرگ شده اند اطفالشان نیز بزرگ می شوند و محتاج تربیت و تعلیم نیستند. این نظر از چنین پدر و مادری مقبول نیست و باید اطفال خود را تحت تعلیم و تربیت قرار دهند.

اصل سوم روحانی بودن این وظیفه است که هر پدر و مادر یا زن و مردی که قیام بر تربیت کودکی کند مقام روحانی دارد. چه پدر و مادر در تربیت اطفال خود موظف اند. ولی چنانچه طفل دیگری را تحت تعلیم و تربیت قرار دهند و سرپرستی و مواظبت کنند مقام روحانی پیدا می کنند تا آن حد که جمال مبارک می فرمایند مثل آن است که یکی از اطفال مرا تربیت کرده باشد. پس مقام روحانی بدست می آورد و حضرت بهاء الله در حق چنین شخصی می فرماید علیه بهائی و عنایتی و رحمتی التی سبقت

العالمین بر چنین کسی که این فداکاری را بکند عنایت حق و رحمت الهی شامل است.

پس حکم تربیت در دیانت بهائی دارای سه خاصیت است. اولا عمومی است ثانیا اجباری است و ثالثا روحانی.

در مورد اجباری بودن می فرماید بیت العدل این وظیفه را انجام می دهد برای اطفالی که پدرشان کوتاهی در تربیت آنان می نمایند آن اطفال را بیت العدل به مدرسه می فرستد و مخارج را از والدین می گیرد اگر غنی باشند و اگر فقیرند بساز این وظیفه را بیت العدل بالنیابه از حق انجام می دهد زیرا خدا او را پناه فقرا و مساکین تعیین فرموده پس اهمیت این تعلیم و طریقه اجرایش روشن شد.

حضرت عبدالبهاء در مکاتیب جلد اول صفحه ۳۳۴ می فرماید:

" اول تکلیف یاران الهی و اماء رحمانی آنست که باری وجه کان در تربیت و تعلیم اطفال از ذکور و اناث کوشند و دختران مانند پسرانند ابدا فرقی نیست جهل هر دو مذموم و نادانی هر دو نوع میغوض... اگر بدیده حقیقت نظر گردد تعلیم و تربیت دختران لازم‌تر از پسران است زیرا این بنات وقتی آید که مادر گردند و اولاد پرور شوند اول مربی طفل مادر است."

نکته مهمی که می فرمایند این است که اول مربی طفل مادر است.

پس اگر در آیه کتاب مستطاب اقدس ذکر پدران شده برای تربیت اطفال، این تبیین نشان می دهد که در رتبه اولی این وظیفه بر دوش مادران است بلکه سهم مادر در تربیت بیشتر است.

اما وقتی کلمه تعلیم را می گوئیم متاسفانه اکثری اشتباه در معنی و مفهوم آن می کنند و درست بمقصد ممکن است واقف نشوند اینهم بعلت این است که ما به اول ظهور بسیار نزدیکیم و همین سبب غفلت ما از معانی واقعی اوامر می شود. هر چه دورتر شویم بهتر تشخیص می دهیم وقتی در پای کوهی ایستاده‌ایم عظمت و ارتفاع آن را درست احساس نمی کنیم چون دورتر از کوه بایستیم با مقایسه درخت‌های بلند و تپه‌های مرتفع با کوه است که می توانیم احساس کنیم آن کوه چقدر مرتفع است و اشیاء دیگر چقدر کوتاه‌ترند. بهمین ترتیب حال که ما به اول ظهور نزدیکیم شاید نتوانیم درست بدانیم که وظیفه پدر و مادر در تعلیم و تربیتی که مقصود حضرت بهاءالله بوده چقدر سنگین و خطیر است. ما تصور می کنیم با فرستادن اطفال خود به مدارس و دانشگاهها و اینکه آنان را به کعبه موهوم یعنی دانشنامه رساندیم وظیفه خود را عمل کرده‌ایم دیگر اطفال ما با رسیدن به آن کعبه حاجی شده‌اند و بهتر از آن تصور نمی شود و حال آنکه اگر هدف رسیدن به دانشنامه بود چه خوب می شد وقتی کودکی

بدنیا می آمد یک دانشنامه بالای سر گهواره اش می گذاشتیم تا دیگر محتاج قبول زحمات نباشد که بآن برسد. هدف انسان این نیست هدف مسائلی مهمتر است الان با بیانی که از حضرت عبدالبهاء زیارت می کنیم تعجب خواهیم کرد که می فرمایند تحصیل اطفال به نسبت لزوم شهر و لزوم قریه فرق می کند.

در مکاتیب جلد ۳ صفحه ۲۱۷ می فرماید:

" ای مظاهر الطاف الهی در این دور بدیع اساس متین تمهید تعلیم فنون و معارف است و بنص صریح باید جمیع اطفال بقدر لزوم تحصیل فنون نمایند لهذا باید در هر شهری و قریه‌ئی مدارس و مکاتب تاسیس گردد و جمیع اطفال بقدر لزوم در شهر و لزوم در قریه در تحصیل بکوشند..."

ملاحظه فرمائید که هم "لزوم" می فرمایند و هم "فنون" و ما در این دوکلمه توجه کامل نمی کنیم لزوم را بقدر هوس و آرزوی خودمان معنی می کنیم و فنون را اکثرا فراموش می نمائیم فقط به علوم توجه داریم و بعد ملاحظه بفرمائید ما تصور می کنیم که شهری حتما باید دانشگاه تمام کند یا دهاتی تصور می کند چرا شهری دانشگاه تمام کند و بچه‌های او محروم باشند. اما می فرمایند بقدر لزوم شهر و لزوم در قریه بکوشند،

البته اطفال استثنائی و با استعداد برای پیشرفت در هر رشته‌ئی که آرزوی آنان باشد میدان دارند و آنچه می گوئیم جنبه عمومی را در نظر داریم.

تحصیل علوم از تعالیم حضرت بهاءالله است نمی گوئیم تحصیل نکنند ولی علوم و فنون هر دو را امر می فرمایند چنانچه در بشارت یازدهم از بشارات می فرماید:

"تحصیل علوم و فنون از هر قبیل جایز ولکن علومیکه نافع است و سبب وعلت ترقی عباد است."

پس در تحصیل علوم توجه باید بعلومی معطوف شود که نافع باشند و سبب ترقی عباد نه علومی که سبب امحاء شوند امروز انسان می کوشد تا خود را محو کند یعنی علومی را تحصیل می کند که افراد انسانی را از بین ببرد نه اینکه بشر را ترقی دهد پس این قبیل علوم آن علومی نیستندکه بهائی بآن توجه دارد.

در لوح تجلیات می فرماید:

"...علم بمنزله جناح است از برای وجود و مرقات است از برای صعود تحصیلش بر کل لازم ولکن علومیکه اهل ارض از آن منتفع شوند نه علومیکه بحرف ابتدا شود و بحرف منتهی گردد. صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است براهل عالم."

علوم و صنایع می فرماید یعنی بهائی باید به صنعت نیز توجه کند حضرت

عبدالبهاء فرموده‌اند حصیربافی می دانند زیرا صنعتی است جزء علوم نیست دانشها هم برای حصیربافی نمی دهند پس عموم احباء را باید تشویق کرد صنعتی فراگیرند از اوقات فراغت یا آیام تابستان استفاده شود و صنعتی یاد بگیرند هر نوع باشد. از علوم هم منظورمان علوم نافعه و منبته است اگر کسی تحصیل علمی کند که نتیجه‌اش ساختن وسائل مخرب باشد تحصیل این علم برای بهائی جائز نیست بهمان میزانی نهی است که تحصیل علومی بشود که از حرف شروع شود و به حرف ختم گردد در تفسیر بسم الله کتابی به بزرگی قرآن می نویسد ولی از موعود قرآن غافل می ماند این چه علمی است فایده‌اش چیست البته باید از این علوم صرفنظر کرد باید علومی را آموخت که اهل ارض از آن منتفع شوند.

می فرماید "صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم" ما خیال می کنیم صنعت اهمیت ندارد فکر می کنیم چرا اطفال ما دنبال صنعت بروند در صورتیکه می فرمایند صاحبان علوم و صنایع را حق عظیم است بر اهل عالم پس اگر جوانان صنعت بیاموزند حق بزرگی بگردن جامعه خواهند داشت دنیا از آنها ممنون و مستفید خواهد شد.

در طرازات می فرماید :

" این صنایع مشهوده و اسباب موجوده از نتایج علم و حکمت او است که از قلم اعلی در زبر و الواح نازل شده قلم اعلی آن قلمی است که لئالی حکمت و بیان و صنایع امکان از خزانهٔ او ظاهر و هویدا."

ما معتقدیم که علوم و صنایع موهبت الهی است یعنی در هر ظهوری که واقع می شود علوم و صنایع نیز ظهور می نماید و نتیجهٔ علم و حکمت الهی است پس علوم و صنایع مبداء الهی دارند این است که ملاحظه می شود از سال ۱۸۴۴ که سنه ظهور حضرت رب اعلی است تا حال اکتشافات بنوعی بی سابقه افزایش یافته است. حتی اعتقاد داریم که توجه ارواح مجرده از عالم بالا به ملک ادنی سبب می شود که مخترعین و مکتشفین موفق به اکتشافات جدیده شوند توجه ارواح اولیاء باین عالم سبب شمول تائید به دانشمندان عالم می گردد تا صنایع جدیده پدید شوند.

در لوح بشارات می فرماید:

" هر نفسی به صنعتی و یا به کسبی مشغول شود و عمل نماید آن عمل نفس عبادت عندالله محسوب."

پس اشتغال به صنعت نه تنها اجراء یکی از تعالیم حضرت بهاء الله است و سبب رفاه اهل عالم است بلکه یک اثر روحانی نیز دارد و مقام عبادت را حائز است نه

اینکه جای عبادت است که اگر کسی صنعتگر بود نماز نخواند و روزه نگیرد.

در کلمات فردوسیه می فرمایند:

" یا اهل بهاء قوه متفکره مخزن صنایع و علوم و فنون است جهد نمائید تا از این معدن حقیقی لئالی حکمت و بیان ظاهر شود و سبب آسایش و اتحاد احزاب مختلفه عالم گردد."

قوه متفکره انسان سبب امتیاز او از سایر موجودات است باید سعی شود از این قوه متفکره لئالی حکمت و بیان خارج گردد و سبب آسایش و اتحاد احزاب مختلفه عالم گردد حال می فهمیم که منظور ما از علوم و فنون و صنایع و پیدا شدن چه لوازمی است. مقصدمان این است که از این علوم و فنون و صنایع اسباب آسایش فراهم شود نه وسائل دمار و ویرانی عالم پس علوم مفیده را تشخیص می دهیم کدامند علومی که سبب آسایش باشند و علت اتحاد احزاب عالم شوند.

حضرت عبدالبهاء در وصف عالم بیانی بس شیرین دارند که در مائده آسمانی جلد ۹ مندرج است و می فرمایند:

" خارها بتربیت باغبان الهی گل گردند و زاغان بلبل شوند زیرا فیض علوم مانند آب حیات است و وسیله نجات هر گروه که در تحصیل معارف و فنون قدم پیش نهند بهره و نصیب بیش برند."

چقدر این بیان شیرین است علوم مانند آب حیات است زندگی می بخشد لهذا مقامی رفیع دارد ولی منظور ما از آنچه گذشت معلوم شد که اطلاق شئ راجع به فرد اکمل است اگر می گوئیم آب بهترین مشروب است آبی را می گوئیم که بهداشتی باشد نه آب آلوده پس علم هم می گوئیم آب حیات است منظورمان آن علمی است که سبب آسایش عباد است.

اما در مورد تربیت

... وقتی از تربیت صحبت می کنیم سه نوع تربیت برای انسان قائلیم:

تربیت جسمانی

تربیت انسانی

تربیت روحانی، الهی

از تربیت جسمانی منظور این است که جسم صحیح و تندرست گردد قوی و زورمند شود رشد کامل کرده قد بلند شود خلاصه نشو و نمای کامل جسم هدف تربیت جسمانی است این در انسان و حیوان یکسان است در حیوان هم وقتی تربیت جسمانی صورت گیرد سالم می شود پر زور می شود در انسان هم همینطور است.

اما از تربیت انسانی مقصد حصول مدنیت است سیاست انتظام جامعه توسعه تجارت و صناعت و ترویج علوم است . تاسیس مدارس و دانشگاهها برای رسیدن باین تربیت انسانی است و آن مدار امتیاز انسان بر حیوان است . مثلا انسان در طبیعت موجود خاکی است ولی با تربیت انسانی در هوا پرواز می کند به عمق دریاها می رود طبیعت را تغییر می دهد بر طبیعت حاکم می شود .

ولی تربیت اصلی تربیت الهی است که در آن انسان کسب کمالات الهیه می نماید تربیت حقیقی این است انسان با این تربیت مرکز سنوحات رحمانی می شود نتیجه واقعی عالم انسانی این است .

لهذا آن تربیتی که جمال مبارک اراده فرموده در عالم ایجاد شود و اهل بهاء فوق ملک و ملکوت مشی نمایند یعنی از عالم حیوانی و انسانی پا فراتر گذارند این است .

حضرت عبدالبهاء در فرامین تبلیغی فرمودند:

" از عالم بشریت بکلی منسلخ گردند ملائکه آسمانی شوند ."

پس هدف ما از تربیت این است که باین مقام بلند برسیم اگر قناعت کرده تنها به تربیت جسمانی و انسانی قانع گردیم قسمت بزرگی از تربیت را نادیده گرفته ایم تربیت ناقص می ماند . حضرت عبدالبهاء در لوحی در مکاتیب جلد ۱ می فرمایند:

" در نزد یزدان اعظم پرستش و عبادت تربیت کودکان است بآداب کمال انسانیت و ثوابی اعظم از این تصور نتوان نمود ."

پس هدف ما در تربیت بیشتر حصول نوع سوم تربیت است که اعظم از سایر انواع است و اعظم پرستش محسوب است و ثوابی اعظم از آن تصور نتوان نمود . اما ما غفلت می کنیم سعی ما در این است کودکان خود را بمدارسی بگذاریم که گران قیمت تر باشند آنجا بسپاریم که دروس بزبان انگلیسی باشند ملاک خوبی یک مدرسه این نیست مگر هر کس توانست انگلیسی را خوب صحبت کند بهترین انسان است ؟ آنچه لازم است ، توجه به هر سه نوع تربیت است یعنی طوری شود که هم تربیت جسمانی حاصل شود یعنی کودکان تندرست باشند هم تربیت انسانی بدست آید که علوم و صنایع بیاموزند و هم تربیت الهی کسب کنند تا دارای کمالات انسانی شوند این قسمت اخیر که اصل مقصد ما است در این مدارس که ما آن را هدف اعلی خود گرفته ایم بدست نمی آید . وقتی در یکی از دانشسراهای بزرگ هند از تعالیم حضرت بهاءالله علی الخصوص در مسئله تعلیم و تربیت صحبت می شد عده زیادی پروفسورها و اساتید و شاگردان رشته تعلیم و تربیت حاضر بودند عرض شد معلمین جهان مسئول سرنوشت نوع انسانند ولی متاسفانه کمتر

متوجه اساس مسئولیت خطیر خود هستند زیرا از مسئله روحانیت در تعلیم و تربیت غافلند شاگرداین را تربیت مادی می دهند تعلیمات روحانی و الهی بآنان داده نمی شود لهذا مسئول سرنوشت بشرند وقتی این مطالب از روی تعالیم الهی بیان شد رئیس دانشکده برخاست و بی مساعت در عظمت امر حضرت بهاءالله صحبت کرده و تصدیق نمود که بشر چاره ای ندارد مگر آنکه بتعالیم حضرت بهاءالله را بپذیرد و بما بزوال ونیستی خود تن دهد و ما مطمئنیم مسئول سرنوشت جهانیانیم اگر این تعالیم را رواج ندهیم عالم انسان رو بزوال خواهد رفت زیرا از تربیت الهی محروم خواهد ماند.

لوح مبارکی است در مکاتیب جلد اول ص ۴۶ توصیه می کنم همه شما عزیزان مخصوصا خواهران روحانی آن را زیارت کنید می فرمایند:

" ای کنیزان خداوند بیهمانند " در این لوح بعد از اینکه وظیفه حضرات اماء الرحمن را تعیین می فرمایند در حق آنان دعا می کنند و می فرمایند:

" به کمال تضرع و زاری مستدعی هستم که آن کنیزان آستان را موفق بر خدمت یزدان فرماید تا در جمیع شئون و اطوار و احوال و عادات و رفتار و گفتار و کردار روزبروز ترقی نمایند."

پس خدمت به یزدان تخلق باین صفات است. آنوقت می فرماید: " اطفال خویش را بآداب الهی در کمال همت تربیت نمایند." یعنی معلوم می شود که هدف ما در تربیت تعلیم مشتی محفوظات و معلومات تنها به اطفال نیست اینها برای تربیت انسانی لازم است ولی کافی جهت تربیت اطفال نیستند. وقتی کافی می شود که تربیت الهی شوند این است که امر فرموده اند " اطفال خویش را بآداب الهی در کمال همت تربیت نمایند."

بعد در این لوح می فرمایند:

" اطفال را بقرائت و کتابت و تعلیم و دانش و ادراک تربیت نمایند تا آنکه روزبروز در جمیع مراتب ترقی کنند. اول مربی اطفال مادرانند."

ملاحظه می فرمائید " در جمیع مراتب " می فرمایند نه در بعضی مراتب یعنی هر سه نوع تربیت باید مورد توجه باشد. شما وقتی تمامی این لوح را تا آخر زیارت کنید ملاحظه خواهید فرمود که می فرماید:

" مادر اول مربی است و موسس اخلاق و آداب فرزند." متوجه می شویم که تربیت اطفال و تاسیس اخلاق و آداب که باید از طفولیت صورت گیرد بعهده مادران گذاشته شده و مادران باید توجه مخصوص به تربیت الهی اطفال خویش مبذول دارند و از آن غافل نمانند وگرنه زیانی جبران ناپذیر خواهند کرد اینست آنچه که فرمودند اگر در تربیت اطفال قصور شود گناه غیرمغفور محسوب است وگرنه منظور قصور در تعلیم

نیست تعلیم در هر سنی مقدور است قابل جبران است اگر قصوری شده باشد. ولی تربیت است که اگر در آن در طفولیت قصور شود غیرقابل جبران خواهد بود هر گناه که قابل جبران باشد قابل عفو است آنچه را که نتوان جبران نمود غیرمغفور می گویند. و می فرمایند موسس اخلاق مادر است. ما در بارهٔ اخلاق نیز صحبت خواهیم کرد که منظور از آن چیست؟ اما در لوحی دیگر که در مائده آسمانی جلد ۳ درج شده می فرمایند:

"امر تربیت از بنین و بنات این ایام از امور اساسیهٔ لازمه محسوب و این از وظایف اعضای محافل روحانی است که بمعاونت یاران در تاسیس مدارس محض تربیت بنین و بنات، در امور روحانیه، و تعالیم اصول تبلیغ و تلاوت آیات و بینات و تحصیل تاریخ امر و علوم صوری و فنون متنوعه و تحصیل السن و لغات بکل قوی بکوشند تا اسلوب تربیت بهائی چنان صیتش مشتهر گردد که اطفال از تمام طبقات در مدارس بهائیان تعالیم الهیه و علوم مادیه را بیاموزند و باین واسطه اسباب ترویج امرالله را فراهم آرند."

ملاحظه می فرمایند که در این لوح هم معلوم می شود که بیت العدل که همان محافل روحانی هستند موظف بر ترویج معارفند و هم اسلوب تربیت بهائی در این بیان مبارک معلوم شده است که باید رعایت شود که می فرمایند:

"امور روحانیه و تعالیم اصول تبلیغ و تلاوت آیات و بینات و تحصیل تاریخ امر" بعد از اینکه این مطالب آموخته می شود ذکر علوم صوری و فنون متنوعه وغیره را می فرمایند و این را "اسلوب تربیت بهائی" می نامند و این اسلوب است که باید اطفال از تمام طبقات بیایند و در مدارس بهائیان تعالیم الهیه و علوم مادیه را فراگیرند لهذا موسسات و مدارسی که به بهائیان منسوبند باید روش و اسلوبشان این باشد و ما باید بدیگران این روش و اسلوب را یاد بدهیم نه اینکه از روش و اسلوب مادیون استفاده کنیم. ما سبک خاص و اسلوب بدیعی در تربیت داریم نمی توانیم مقلد دیگران شویم ماموریم تا این اسلوب بدیع را در عالم تاسیس نموده رواج دهیم که دیگران اصول تربیت را از ما فراگیرند و سبک مدارس ما سرمشق و نمونه برای سایرین باشد یعنی در مدارس ما اطفال هر سه نوع تربیت را خواهند آموخت و بعالم نیز یاد خواهند داد نه اینکه ما بگردیم از کتابهای قدیم و جدید مادیون مطالبی را گرفته جستجو کنیم که آنان درکتابهای خود چه نوشته اند از آن سرمشق بگیریم و مورداستفاده در تربیت اطفال بهائی قرار دهیم.

از حضرت ولی عزیز امرالله در مائده آسمانی جلد ۶ بیانی درج شده است که می فرمایند:

" از جمله محافظه دین الله تربیت اطفال است ." یعنی از جمله اموری که برای حفظ شریعت الهی باید مورد توجه افراد و موسسات امریه قرار گیرد تربیت اطفال است لهذا باز معلوم می شود که هدف ما از تربیت اطفال محافظه دین الله است . اگر ما بخاطر دروس مدرسه اطفال خود را از شرکت در کلاسها و دروس امری منع می کنیم اشتباه بزرگی مرتکب می شویم زیرا باین طریق بتدریج دین او را از دست خواهیم داد. چون از تربیت روحانی محروم ماند از دین بی بهره می شود .

برای مزید تبصر و توجه تمامی این بیان را زیارت کنیم.

می فرماید:

" از جمله محافظه دین الله تربیت اطفال است که از اعظم اساس تعالیم الهیه است . پس ابتدا باید امهات اطفال شیرخوار را در مهد اخلاق تربیت نمایند زیرا اول مربی امهاتند تا چون طفل مراهق گردد بجمیع خصائل حمیده و فضائل پسندیده متصف و متخلق شود وهمچنین بموجب اوامر الهیه هر طفلی باید قرائت و کتابت و اکتساب فنون لازمه مفیده نماید و همچنین تعلم صنعتی از صنایع. این امور را نهایت اهتمام باید قصور و فتور در اینخصوص جائز نه. ملاحظه بفرمائید که چقدر زندان و سجون و محل عذاب و عقاب از برای نوع بشر حاضر و مهیا است تا باین وسائط زجریه نفوس را از ارتکاب جرائم عظیمه منع نمایند و حال آنکه این زجر و این عذاب سبب ازدیاد سوء اخلاق می گردد و مطلوب چنانچه باید و شاید حاصل نشود پس باید نفوس را از صغر سن چنان تربیت نمود که اکتساب جرائم ننمایند بلکه جمیع همتشان بر اکتساب فضائل باشد و نفس جرم و قصور از اعظم عقوبت شمرند و نفس خطا و عصیان را اعظم از حبس و زندان دانند چه که می توان انسان را چنان تربیت نمود که جرم و قصور اگر بکلی مفقود و معدوم نگردد ولی نادرالوقوع شود. باری مقصد این است که تربیت از اعظم اوامر حضرت احدیت است و تاثیرش تاثیر آفتاب در شجر و ثمر. اطفال را بسیار باید مواظبت و محافظت و تربیت نمود این است حقیقت و شفقت پدر و مادر. والا علف خودرو گردد و شجره زقوم شود خیر و شر نداند و فضائل را از رذائل تمیز نتواند مربای غرور گردد و منفور رب غفور لهذا جمیع اطفال نورسیدگان باغ محبت الله را کمال مواظبت و تربیت لازم.

پس ابتداء باید امهات اطفال شیرخوار را در مهد اخلاق تربیت نمایند یعنی از شیرخوارگی باید در فکر تربیت اطفال بود و می فرمایند:

" نه در مهد علوم ظاهره و فرمولهای مادیه تا چون طفل مراهق گردد یعنی به بلوغ برسد صاحب جمیع خصائل حمیده و فضائل پسندیده شود." و نیز به والدین امر

می فرمایند که اطفال را " مواظبت و محافظت و تربیت " نمایند. بر والدین است که این سه اصل را مورد توجه قرار دهند آنوقت است که می توان گفت مهربانند و بشفقت وگرنه تنها مواظبت جسمانی کردن و فکر را حصر در تقویت جسمانی و حصول رفاه کامل طفل نمودن کافی نخواهد بود اگر از دو وظیفه دیگر که محافظت و تربیت است غفلت شود طفل شجرهٔ زقّوم شود انّ شجرة الزقّوم طعام الاثیم گردد تشخیص و تمیز فضائل از رذائل ندهد. در طرق مادی طفل را آزاد می گذارند. حضرت بهاءالله می فرمایند حریت مطلقه شان حیوان است ما می خواهیم اطفال را انسانی شایسته تربیت کنیم انسان باید درک فضائل کند ترک رذائل نماید لهذا چگونه ممکن است کودک را آزادی مطلق داد مقیاس و میزان ما در تربیت نباید نوشته‌های مادیون باشد. باید ناظر به کلمات الهیه و تعالیم ربانیه باشیم به فصل الخطاب آیات متمسک گردیم نه نوشتجات مادیون وگرنه اطفال مربای غرور گردند. امیدوارم از آنچه معروض گشت منظور اصلی از تربیت بهائی روشن شده باشد.

اما اخلاق و نظر ما در بارهٔ آن نیز باید مورد بحث قرار گیرد در بیانات حضرت عبدالبهاء می بینیم که می فرمایند اخلاق یا فطری است یا ارثی و یا اکتسابی و تربیتی

وقتی زیارت کردیم که " مادر موسس اخلاق است " باید به بینیم چه چیز است که مادر باید در طفل تاسیس نماید.

در بارهٔ اخلاق فطری در حدیث اسلامی موجود است که کل مولود یولد علی الفطرة یعنی هر مولودی بر فطرت اصلیه تولد می یابد و فطرت اصلیه خیر محض است. درفطرت الهی شر نیست خیر محض است. لکن اختلاف اخلاق فطری در انسان بتفاوت درجات است همه خیر است اما بحسب درجات خوب و خوشتر است. همانطور که رنگ‌ها با هم فرق دارند و این تفاوت وقتی خوب معلوم می شود که پهلوی هم قرار گیرند تفاوت رنگ‌ها معلوم‌تر می شود انواع رنگ قرمز از هم تمیز داده می شود اخلاق هم در فطرت همه خوبند تنها در مقایسهٔ با یکدیگر خوب و خوشتر هستند.

اما اخلاق ارثی مربوط است به پدر و مادر و ما توارث را قبول داریم که اخلاق توارث از ابوین به اولاد منتقل می شود این از قوت و ضعف مزاج پدر و مادر است اگر ضعیف باشند اطفال هم ضعیف می شوند اگر قوی باشند قوی می شوند ابوین چون ضعیف المزاج باشند اطفال چنان گردند اگر قوی باشند اطفال جسور شوند همچنین طهارت خون حکم کلی دارد.

نوع سوم اخلاق اکتسابی و تربیتی است. در اثر تربیت و معاشرت این بسیار

عظیم است زیرا تربیت بسیار حکم دارد نادان از تربیت دانا می شود. جبان از تربیت شجاع می شود، این تربیتی است که انبیاء می دهند خلق جدید می کنند شاخهٔ کج از تربیت راست می شود ولکن با همهٔ این احوال.

در مکاتیب جلد اول ص ۳۳۲ می فرماید:

" تربیت گوهر انسان را تبدیل نکند ولکن تاثیر کلی دارد." این مقدمه را برای این عرض کردم که بدانیم منظور ما از اخلاق چیست؟ و چه مسائلی را باید مورد توجه قرار داد؟

در کلمات فردوسیه در ورق هشتم می فرماید:

" دارالتعلیم باید در ابتدا اولاد را بشرایط دین تعلیم دهند."

یعنی چون تربیت تاثیر کلی دارد و در اخلاق موثر است لهذا امر می فرمایند که مدارس باید از ابتداء تربیت دینی به اطفال بدهند و می فرماید:

" تا وعد و وعید مذکور در کتب الهی ایشان را از مناهی منع نماید و بطراز اوامر مزین دارد."

یعنی با تربیت دینی اطفال از ابتدا بدانند چه کاری است که حضرت بهاءالله از آن راضی است و چه کاری است که از آن خشنود نیستند این را از اول طفل باید بداند ولی می فرمایند: " ولکن بقدری که به تعصب وحمیه جاهلیه منجر و منتهی نگردد" منظور ما از تاسیس اخلاق ایجاد تعصب در اطفال نیست بلکه باید چنان شوند که بدانند چه کاری سبب جلب رضای الهی است.

حضرت عبدالبهاء می فرمایند:

" باید در مدارس ابتدا بتعلیم دین گردد بعد از تعلیم دیانت و انعقاد قلوب اطفال بر محبت حضرت احدیت بتعلیم سایر علوم پرداخت."

اول قلب اطفال به محبت الهی مستحکم شود بعد علوم آموخته شود زیرا اگر علوم بر پایه دیانت قرار نگیرد خطرناک است.

در کلمات فردوسیه می فرمایند: " در صنایع و علوم غرب ملاحظه کنید چون از اعتدال گذشت ضرر ایجاد کرد. در بیانی بصراحت منظور از اخلاق را اخلاق الهیه می فرمایند."

" اما اساس، اخلاق الهیه است و فضائل و خصائل ممدوحه انسانیه. این را بیش از همه چیز باید منظور داشت اگر نفسی امی باشد ولی باخلاق الهیه متخلق و بنفس رحمانی زنده، آن بی سوادی باو ضرری نرساند و این نفس سبب خیر عموم است. اگر چنانچه جمیع فنون را تحصیل نماید و متدین نباشد و متخلق باخلاق الهیه نگردد

و نیت خالصه نداشته باشد، منهمک در شهوات گردد، مضرت محض است ابدا از علوم و معارفش جز اذیت و رسوائی حاصل نشود. ولی اگر اخلاقش رحمانی، و صفاتش نورانی و مسلکش ربانی و انجذابش سبحانی و علوم سائره را تحصیل نماید آنوقت نور علی نور است. ظاهرش روشن باطنش منور، قلبش سلیم، فکرش عظیم، ادراکش سریع، شانش جلیل، طوبی لمن فاز بهذا المقام الکریم.

تربیت برای چه؟

نوشته: دارل د. لکاک
DARRELL D. LACOCK

ترجمه: شمسیه نیکزاد (فرغام)

در این مرحله از تاریخ نظریات تربیتی انتظار پاسخی روشن برای سؤال بسالا چندان معقول نیست گر چه بیشتر فلاسفه تعلیم و تربیت هم این موضوع را تشخیص می دهند ولی معتقدند که تجدید نظر گاه و بیگاه در ارزشها و نظام آموزش وپرورش جزء وظایف عالیه آنان در همه ادوار است.

فرض مقدماتی ما این است که معلمین و مسئولین مدارس نه تنها باید در حرفه خویش با تجربه (یا حداقل شایسته) باشند بلکه باید در مورد اهداف دورتری هم که دست یابی به آنها از طریق تربیت امکان پذیر است کاملا روشن باشند. بعلاوه چون نمی توان اهداف و خط مشی مدارس را از ارزشهای حاکم بر جامعه جدا کرد لذا باید همه افراد اعم از مربی و غیر مربی در این غایاتی که در امر تربیت هر نسل باید به آنها نائل شوند به تعمق بپردازند.

در این مقاله مقصد آن نیست که فلسفه تربیتی جامعی حتی فهرست وار مورد بحث قرار گیرد. بلکه قصد آنست که برخی از نظریات کلی که به روشن شدن ماهیت و منظور تربیت کمک می کنند مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. از اینرو پاسخی سه جانبه به سؤال "تربیت برای چه؟" داده می شود.

۱ - برای آزادی ۲ - برای فردیت ۳ - برای خدمت

گر چه این اهداف تازگی ندارند ولی امید می رود که با توضیحات این مقاله نما و منظر فلسفی مناسبی درمورد تربیت بدست آید.

۱ - آزادی

استفاده و سوء استفاده وسیع از این مفهوم بآن حالتی تغییر پذیر داده است قبول آزادی بعنوان یکی از اهداف تربیت به چگونگی تعبیر ما از این لغت بستگی دارد. برای رسیدن به مقصود لازم است فرق بین مفهوم "مثبت" و "منفی" آزادی را تشخیص دهیم که اولی از اهداف اساسی تربیت و در مقایسه با آن دومی یک شرط لازم است.

بطور کلی مراد ما از آزادی مثبت "قدرت مقابله موثر و خلاق با اوضاع زندگی انسان" است و مفهوم منفی آن به "آزادی از قیود خارجی" اشاره دارد. چون این دو مفهوم آزادی در تجارب آموزشی بکار می روند و با آنکه باید مرز آزادی مثبت

از بی بند و باری و بی هدفی تفکیک شود ولی مفهوم آزادی از قیود تا حدی درآن مستتر است همچنین بطوریکه توضیح خواهیم داد انضباط و آزادی مثبت در امر آموزش مغایر یکدیگر نیستند بلکه مکمل یکدیگرند آزادی مثبت در واقع با روال متداول که اغلب به غلط انضباط خوانده می شود، تمایز دارد.

این جنبه آزادی در مقاله "آهنگ تربیت" از آلفرد نورث وایتهد Alfred North Whitehead تشریح شده است که بر اساس آن آموزش سه مرحله ادواری : آزادی ، انضباط و آزادی را طی می کند.(۱) وایتهد این مراحل را الف ـ تخیل ب ـ دقت ج ـ تعمیم نامیده است . در اینجا نمی توان تجزیه و تحلیل مشروحی از این مراحل نمود. ولی تشریح اختلاف میان مفهوم آزادی در مراحل (الف) و (ج) حائز اهمیت است : در مرحله تخیل سعی می شود با تشویق و جایزه علاقه دانش آموز به تجسس و مطالعات آزاد در زمینه های گوناگون تحریک شود ولی از آنجا که علاقه واقعی نمی تواند اجبارا بوجود آید آنچه آزادی منفی نامیده ایم در این مرحله حکمفرماست برعکس آزادی در مرحله تعمیم را آزادی مثبت می دانیم.

زیرا معرفت توانائی ربط دادن آموخته ها و مفاهیم با عالم واقع و دنیای خارج و مقابله سازنده با وضعیت های مشکل و مجهولات یادگیری است .

انضباط مرحله دقت در واقع حلقه اتصال بین آزادی مثبت و منفی است . به عبارت بهتر انضباط با تخیل مرحله اول تقویت می شود و نیاز به عوامل خارجی (از قبیل تنبیه ، جایزه یا رتبه درکلاس) را برای بازنگیختن محصل بفراگیری مثلا دستور زبان یا تاریخ بحداقل می رساند. رابطه بین انضباط (یا مرحله دقت) آزادی مثبت نیز بهمین اندازه اهمیت دارد. تنها با درک عمیق اصول یک مبحث است که دانش آموزی می تواند به تعمیم موفقیت آمیز برسد. از اینرو انضباط بیش از آنکه اجباری از جانب معلم یا والدین باشد یک عامل درونی لازم برای موضوع می شود. این مفهوم از انضباط مکمل آزادی مثبت است نه مباین آن.

جان دیوئی John Dewey یکی دیگر از فلاسفه قرن بیستم است که عقیده دارد آزادی مثبت یکی از اهداف اساسی تربیت است . بعقیده او آزادی " بیشتر یک حالت ذهنی است نه یک سلسله حرکات ظاهرا غیر اجباری." او در توضیح این عقیده می گوید: آزادی با لاخص یعنی نقش تفکر ـ که امری شخصی است در یادگیری یعنی ابتکار یعنی استقلال شخصی درمشاهده ، یعنی تدبیر عاقلانه ، یعنی مآل اندیشی، یعنی زیرکی شخص

---

۱ ـ ر. ک. به Whitehead A.N. " The Aims of Education" (chapters 2 & 3) .

در تطبیق خود با عواقب امور.(۱)

گر چه دیوئی به ارزش عملی آنچه ما آزادی منفی می نامیم واقف است ولی معتقد است آزادی مثبت (یا باصطلاح او آزادی عقل) تنها آزادی است... که اهمیت پایدار دارد.

تذکرات وایتهد و دیوئی در باره ارزش و اهمیت آزادی بمربیان دو نسل گذشته هنوز هم قابل توجه هستند. مثلا با درنظر گرفتن گسترش اخیر دامنه کشمکشها برای احقاق حقوق مدنی و مبارزه با فقر شاید اهمیت آزادی مثبت بیش از پیش مفهوم گردد. اینکه همه افراد در رستوران، اتوبوس، یا هنگام رای دادن و نظایر آن تحت فشار تبعیض نباشند هر چند لازم است ولی کافی نیست. آنچه بیشتر مورد نیاز است فرصت یافتن بخصوص از طریق آموزش و پرورش متداول برای تربیت استعدادهائیست که شخص را جهت مقابله موثر با مشکلات روزافزون فرهنگ شهری و صنعتی آزاد می سازد.

اگر مساله فراغت را بخصوص از دیدگاه ارسطوئی مورد بررسی قرار دهیم کلیدی برای درک مفهوم آزادی مثبت بدست آورده ایم. ارسطو فراغت را نه تنها از کار (یا اشتغال) بلکه از سرگرمی صرف هم جدا می کند (۲) این تفکیک مخصوصا وقتی متوسط ساعات کار هفتگی کم می شود صحیح تر بنظر می رسد. گذراندن تمام یا بیشتر ساعات بیکاری به استراحت بیهوده برخورداری از یک آزادی منفی محض است آزادی از قید حضور در محلی در راس ساعت معین. این یعنی سرگرم شدن که نهایتش گذران وقت بنحو خوش آیند است.

برعکس فراغت یعنی استفاده از ساعات بیکاری در فعالیتهائی که استعدادهای شخص را پرورش می دهد و یا او را در بهبود اجتماعش سهیم می سازد. این مفهوم فراغت با یکی دیگر از اهداف تربیت یعنی خدمت که جداگانه مورد بحث قرار خواهد گرفت ارتباط دارد. فعلا باین پیشنهاد اکتفا می کنیم که مدارس با این مفهوم فراغت با نظر موافق بنگرند چه در این صورت تربیت انسان بعنوان یک واحد کل را موجه جلوه می دهد و هر کس تنها برای شغل و کار خاص آموزش نمی بیند (قسمت دوم این مقاله در باره فردیت را ملاحظه کنید) پس استفاده سازنده از فراغت بمنزله مسک الختام این مرحله و آزادی مثبت که خود از اهداف تربیت است در خدمت آن می باشد.

۲ ـ فردیت

بین اهداف آزادی و فردیت رابطه ای نزدیک وجود دارد می توان گفت که آزادی

---

۱ ـ ر. ک. به Dewey J. " Experience & Education" (page 6I)

۲ ـ ر. ک. به " سیاست " ارسطو کتاب هفتم بخشهای ۱۴ و ۱۵

اعم از مثبت و منفی وقتی ارزش دارد که مقدمه‌ای برای تشخص فردی باشد بدون آزادی دسترسی به تفرد و تشخص اصیل و حقیقی ممکن نیست.

فردیت هم مانند آزادی مفهوم ساده و روشنی ندارد. شاید بهترین تعبیر این مفهوم تحرک و عدم محدودیت (در قبال سکون و محدودیت) باشد. اینجا منظور نفس یا فردیست که بطور مداوم در حال ترقی و در زمینه‌های اجتماعی بصورت پیچیده‌ای متعهد است. چنین نفسی را ممکن است نفس مبهم نامید زیرا با تمام تعاریف کامل و کلی مغایر است و هرگز بالفعل تحقق نمی پذیرد.

فیلسوف انگلیسی برنارد بوزانکت Bernard Bosanquet در صحبت از فرد شهروند بروشنی می گوید او "یک فرض معلوم نیست بلکه یک مسئله است".

مقصودش اینست که هرگز نمی توان ماهیت نفس را با توجه به پیچیدگیهای وجود انسانی در نظر اول و با معیارهای کمّی صحیحاً ارزیابی کرد. عناصر این دید و بینش در مباحث خویشتن را می توان در آثار افلاطون و ارسطو پیدا کرد. اینها برای برخی از فلاسفه جدید و از جمله متفکران گوناگونی چون بوزانکه، دیویی و مارتین‌ها یه‌گرنا یک زمینه استوار فکری و نظری است. تظاهر این مفهوم در نظریات تربیتی بصورت اجتناب از افراط و تفریط در فردگرائی وجمع گرائی است که اولی طبیعت اجتماعی فرد را بحداقل می رساند و دومی عوامل ذهنی پیشرفت اجتماعی را تقلیل می دهد.

فردیت به مفهومی که در این مقاله بکار برده شده است در عین حال که بر یگانگی و بیهمتائی هر شخص تاکید دارد ولی مقدم بر آن بر یک زمینه اجتماعی مبتنی است مهم اینستکه این یگانگی نه تنها از لحاظ شخصی بلکه بعنوان لازمه خلاقیت در مسائل اجتماعی ارج گذاشته شود. در زمانیکه همه چیزها متحدالشکل می‌شوند و دیوانسالاری در موسسات آموزشی (و کل جامعه) توسعه می یابد ترویج این نوع تشخص بیش از پیش ضروری بنظر می رسد. باید راهنمائی نیل A.S. Neill را در تاسیس مدرسه سامرهیل جدی تلقی کرد که می گوید "مدرسه را باید با کودک سازگار نمود بجای اینکه کودک را با مدرسه سازگار کنند".

مشکل اینجاست که چگونه چنین فردیتی را در موسسات آموزشی پرورش دهیم. کافی نیست که فقط بگذاریم شاگردان هر کاری می خواهند بکنند چنین روشی در واقع بر پایه‌های لرزان آزادی منفی استوار است. ابتدا باید تصویری از شخصیت بدست آوریم و اینکار مستلزم تفکیک دقیق و علمی خود "واقعی" و خود "ظاهری" محصل است هدف اینکار آنست که نگذارد آنچه شخص "واقعاً" هست یا می خواهد باشد سرسری ارزیابی شود مثلا ما باید مهمترین خواستهای فعلی خود را با مقاصد گذشته و اهداف

و برنامه‌های آینده (درازمدت) تطبیق دهیم و در عین حال انتظارات و توقعات بجای اطرافیان خویش را نیز درنظر داشته باشیم.

مسلما این تفاوت خود " واقعی" و خود " ظاهری" باید با احتیاط مورد استفاده قرار گیرد. زیرا کیست که حقیقتا بتواند خود " واقعی" را بشناسد؟ من خود پیش از همه اقرار دارم که بعنوان چنین تشخیص احتمال دارد معیارها و قضاوتهای جابرانه بمیان آید. ولی علیرغم احتمال امکان چنین سوء استفاده‌ای برای اجتناب از فردگرائی افراطی از یکسو و داشتن اجتماع بی هویت و بی روح از سوی دیگر برای فهم این خود دوگانه ضروری است.

عقیده ارسطوئی " تحقق نفس " نزدیک بچیزی است که ما اصطلاحا آن را فردیت نامیدیم. مورد نظر ارسطو فردی است که با قابلیتهای درونی خود (که بعضا همیشه آشکار نیستند) مشخص می شود. فردی که خیرش از خیر اجتماعش و مآلا تمام بشریت جدا نیست. بنا بر این یکی از اهداف اصلی تربیت ظاهر ساختن بالفعل فردیت و استعدادهای مکنون و ایجاد میل بخودشناسی در دانش‌آموزان به بیشترین حد ممکن است، یعنی پرورش کسانی که به مفهوم فوق الذکر فعال و در حال ترقی و نمو باشند رسیدن به این هدف محتاج تجربه طرحهای ابتکاری با توجه به ساخت و شرایط آموزش در مدارس است اگر بخواهیم از طریق تعلیم و تربیت رسمی این نوع فردیت را در نسلهای جدید محصلین ارج بگذاریم و گسترش دهیم ناگزیر باید طرحی نو ولو سنت شکن دراندازیم.

۳ ـ خدمت

پیشنهاد خدمت بعنوان یکی از اهداف اصلی تربیت شاید بحث انگیزترین قسمت این مقاله باشد. ظاهرا شخص ممکن است باین نتیجه برسد که تعلیم و تربیت به ایثار نفس و ابزارگرائی فاقد لذتی تبدیل شده است که در آن آموختن فی نفسه ارزش ندارد و تنها وسیله‌ای برای قبول خدمت بیشتر در اجتماع است. چنین نتیجه‌گیری بمنزله نادیده گرفتن تاکیدی است که در مباحث آزادی و فردیت بر تحقق نفس شده است. در واقع خدمت بعد جدیدی در جهتی دیگر به پاسخهای سوءال مورد بحث می افزاید.

در اینجا معانی محدود خدمت مورد نظر نیست. " خدمت کردن " در اصطلاح ما یعنی عضو سهیم جامعه بودن و استفاده از استعدادهای منحصر بفرد اشخاص در حل مشاکل انسانی. بدین معنی شخص تربیت شده کسی نیست که تنها مدارجی از آموزش را پیموده باشد بلکه کسی است که آموخته‌هایش با استشعار و تعهد برای اصلاح بی‌عدالتیهای اجتماعی توام باشد این موضوع آنقدر اهمیت دارد که مدارسی که به آموزش این حکمت عملی بی اعتنا باشند در واقع یکی از مسئولیتهای اصلی و دلایل وجودی

خود را فراموش‌کرده‌اند و در این مرحله از پرورش‌آنچه وایتهد به آن " عقل فعال" – در برابر اندیشه‌ها – بیجان می گوید بازمانده‌اند.

این هدف تربیتی در اجتماع، با تخصص حرفه‌ای مقید و محدود می شود.

هیچکس‌نمی تواند منکر شود که انجام بسیاری (شاید اغلب) کارها خدمت‌به اجتماع است. ولی خطر افراط در این نظر آنستکه به تعلیم و تربیت‌فوق تخصصی منجر شود و مدارس‌بمراکز آموزش‌حرفه‌ای بدل شوند و تربیت‌افراد برای زندگی اجتماعی و انسانی از یاد برود.

البته منظور این نیست‌که آموزش تخصصی در تعلیم و تربیت‌جائی ندارد بلکه مقصود آنستکه انسان باید از جمیع جهات‌تربیت‌شود نه آنکه فقط دکتر، مهندس یا تاجر خوبی بار آید. بقول دیویی " تعلیم و تربیت‌باید اول انسانی باشد بعدتخصصی"

مزایای آموزش‌این مفهوم خدمت‌در مدارس‌یک جامعه قابل درک است و چنین جامعه‌ای تا وقتی که در این امر موفق باشد نه تنها متخصص – که بدون شک در عصر حاضر بسیار باارزش‌است – خواهد داشت بلکه شامل افرادی با احساس و ادراکی بسیار باارزشتر از تخصصشان خواهد بود. و مآلا جامعه‌ای بوجود می آید که نه تنها قادر بحل بسیاری مشکلات‌فنی است‌بلکه می تواند با استفاده از تکنولوژی موجود هدفی با ارزش‌برای خود تعیین کند.

در حدود دو قرن پیش‌امانوئل کانت‌قانونی در اخلاق وضع کرد باین شکل که " خواستن توانستن است " خطری که در زمان ما این‌قانون را تهدید می کند آنستکه بصورت‌وارونه استفاده شود یعنی بر اخلاق ما " توانستن یعنی خواستن " حاکم شود. پرهیز مدارس‌از گرایش‌به تخصص‌بی حاصل یکی از راههای اجتناب‌از این مشکل است.

هیچ راه انحصاری واحدی برای ترویج آرمان خدمت‌وجود ندارد. در مدارس‌روشها باید به تناسب سن و شرایط خاص‌شاگردان متفاوت‌باشد. یکی از روشها تشویق محصلین بخدمات‌داوطلبانه در موسسات مختلف‌بر حسب‌استعداد ایشان است. نمی توان چنین کارهائی را اجبارا از شاگرد خواست‌ولی می توان بطرقی از قبیل دادن وقت‌آزاد یا حتی امتیازات‌تحصیلی او را باینکار تشویق کرد. مهم اینستکه معلمین اعتقاد خود را بارزش‌این نوع خدمات‌ابراز دارند و تاکید کنند که این یکی از راههای قبول مسئولیت‌در جامعه است. من یقین دارم که این امر مسئولیت‌شدیدی را متوجه‌مربیان و تمام افراد جامعه می کند که عملا و نه فقط قولاً اعتقاد خود را بارزش‌خدمت‌آشکار سازند.

با اطمینان می توان ادعا کرد که مدارس‌خیلی کمتر از آنچه می توانند در

بسط خدمت به عنوان یکی از اهداف اصلی خود اقدام می کنند. حتی در مدارس عالی و دبیرستانهائی که محصلین برجسته‌ای دارند مربیان بندرت در صف مقدم فعال قرار دارند بلکه بیشتر نقش مشاور را ایفاء می کنند.

اثرات این فقدان رهبری بوسیله مطمئن را می توان بخوبی در بافت شاگردان با این اعتقاد بمدارس می آیند و آن را ترک می کنند که: "ارزش اصلی تحصیلات رسمی اینستکه بتوانم شغل بهتری بدست آورم و احیانا با طبقات بهتری معاشرت کنم درآمد بیشتری داشته باشم و زندگی خوشی بگذرانم یک روش تربیتی که خدمت را جزء اهداف اصلی خود قرار ندهد شاگردان را از خود راضی بار می آورد یعنی بآنها اجازه می دهد از مواهب تعلیم و تربیت برخوردار شوند ولی از ایفای تعهداتی که در قبال این مواهب نسبت به همنوعان خویش دارند سرباز زنند.

اگر بررسی غیر رسمی که در مورد یکی از کلاسهای دانشگاه پیل شده نشان چیزی باشد بیش از همه همین احتیاج به راهنمائی های تربیتی در زمینه خدمت است. بر اساس این بررسی: اغلب شاگردان این کلاس وقت کمی صرف خدمات اجتماعی می کنند. سه نفر از هر پنج نفر کمتر از چهل ساعت در سال و یا کمتر از یکساعت در هفته باین قبیل کارها می پردازند. هر چند صحیح نیست که این نمونه را تعمیم دهیم ولی دلیلی هم وجود ندارد که فرض کنیم وضع این کلاس بدتر از سایر کلاسهای دانشگاه پیل بوده و یا از اینجهت بدتر از کلاسهای سایر موسسات علمی است. دست کم باید گفت این سوال که مدارس چگونه علاقه بخدمت را در شاگردان تقویت نمایند شایان توجهی دقیق است.

پس بر اساس این توضیحات بنظر می رسد که خدمت لازمه رسیدن به آزادی وفردیت است. همچنانکه اهداف اخیر نیز موجد شرایطی هستند که شخص بتواند موثرتر و خلاق تر خدمت کند بعلاوه می توان پذیرفت که خدمت بخودی خود موجب می شود که مفاهیم پرورش آزادی و شخصیت هم در مدارس ما توجیه گردد.

نتیجه:

هر چند اهداف تربیتی مورد بحث این مقاله نمی توانند جامع همه جزئیات باشند ولی امید می رود که نمائی متوازن از تجارب آموزشی بدست داده باشند. اگر طرح این بحث خواننده را به تفکر دوباره در بعضی اهداف این شغل عظیم مختلف الاشکال و افزاینده که آموزش و پرورش نامیده می شود وادارد منظور حاصل شده است.

هرقدر برآورد میزان تاثیرات آزادی ـ فردیت ـ و خدمت در تعلیم و تربیت رسمی مشکل بنظر رسد باز هم در یک نظریه تربیتی صحیح علاوه بر اهداف کوچک و

قابل لمس با بین مقاصد عالیتر محتاجیم چنین مفاهیم وسیعی می توانند ما را به کشف و تصحیح مسیرها و طرحهای بزرگتری یاری دهد که محتملاً بواسطه مشغول بودن بجریان عادی کار از آنها غافل بوده ایم.

اگر بنظر آید که با تاکید بر آزادی و فردیت یگانگی وجود ذهنی انسان بیشتر مورد توجه بوده درعوض با اضافه شدن هدف خدمت موازنه بدست آمده است هدف کلی در تمام این مقاله این بوده که آزادی، فردیت و خدمت طوری تفسیر شوند که هر یک در عین حال شامل جنبه خصوصی و جنبه عمومی باشد چه که این دو جنبه لاینفک هستند.

سخن گفتن از دستور واحد یا راهنمای مشخص در فلسفه تعلیم و تربیت موجه نیست و هیچ دستوری بخودی خود واضح و هدایت کننده نیست. باید دقیقا و بصورت مداوم این نکات را چه در مقام مربی و چه بعنوان فرد عادی در موسسات آموزشی بیازمائیم و تنها از این راه است که موسسات آموزشی خواهند توانست نقش خویش را در کشف، انتقال و ارزیابی معلومات و پرورش فضلیت هائی نظیر آزادی، فردیت و خدمت ایفاء نمایند.

در بارهٔ مؤلف

زندگی پروفسور دانیل سی جوردن مانند تز دکترایش تحت عنوان "دگردیسی جغدان که طرح باله‌ای است بعنوان وسیله‌ای برای تشخیص امراض روانی، متضمن تغییر شکل و حرفه است: از یک فرد موسیقی دان به یک نفر روان پزشک بالینی و انسان شناس اجتماعی.

او اکنون مدیر مؤسسه CCEBS (کمیسیون تعلیم و تربیت برای دانشجویان سیاه‌پوست در سطح دانشکده‌ها) و استاد مرکز مطالعات زیباشناسی در زمینه تعلیم و تربیت در دانشکدهٔ تعلیم و تربیت دانشگاه ماساچوست است.

او بعنوان مشاور برنامه‌های آموزش دانشجویان معلول در سنت لوئی و شیکاگو خدمت کرده است. دکتر جوردن هم چنین مشاور وزارت آموزش و پرورش - اداره رفاه اقتصادی ایالات متحده امریکا و مشاور ایالت ایندیانا و مدیر برنامه UPWARD BOUND در دانشگاه ایالتی ایندیانا بوده است. فعالیت‌های او بعلت آنکه او مردی پرکار و خستگی ناپذیر است بآسانی نمی‌تواند به اختصار برگزار شود او مقالات بسیاری در ورلدار در برشته تحریر کشانده است و در هر هنگام ما فرصت این را داشته‌ایم که بخوانندگان خود در باره او بیشتر سخن گوئیم. اطمینان داریم که چنان فرصت‌هائی مجددا پیدا خواهد آمد.

در جستجوی طلسم اعظم

نظریه دیانت بهائی در خصوص تعلیم و تربیت

از: جناب دانیل سی جوردن ، ترجمه: جناب ابوتراب بهرام (ترجمه از ورلد اردر پاییز ۱۹۷۰)

فرهنگ در همه جا و در هر زمان مربی انسان است . در طی سالهای متمادی گروههای انسانی مجموعه‌های وسیع از تجارب گوناگون گرد آورده‌اند ، که با شکال متبلور تفکر و احساس و اندیشه خودنمائی می کند . این طرحها شکل دهندهٔ فرهنگ همهٔ گروههای انسانی هستند و در تاسیسات و مشروعات اساسی آن گروهها چون خانواده ، مدرسه‌ونظام اقتصادی منعکس می شوند . این مشروعات بعنوان واسطه‌های تجربه آموزشی، فرهنگی را که نگاهدارنده آنها است از نسلی به نسل دیگر منتقل می گردانند .

انتقال فرهنگ به نسل آینده فقط بخاطر آن میسر می گردد که انسان موجودی است که دارای ظرفیت یادگیری فراوان است . تعلیم و تربیت در مفهوم اعم آن به‌عمل یادگیری در وجوه مختلف آن اطلاق می شود . تعداد غرائز بشری محدود است و از این لحاظ مجبور است که برای بقای نفس به میزان زیادی به استعداد یادگیری و فرهنگ خود متکی باشد . باین ترتیب نوعی از تعلیم و تربیت که در هر دوره‌ای از زمان در دسترس انسان است ، دارای مفاهیم مستقیمی از احتمالات و کیفیت بقاء او می باشد .

بحران فرهنگی و آموزشی

ارتباط انسان و محیط او یک ارتباط ایستا (۱) نیست . ارتباطی پویا است وبنا بر این متحول است . درگیری او با محیط سبب ایجاد تغییراتی می شود . و این درگیری سبب بروز عکس العمل هائی از جانب او می شود . اگر نمونه‌های تفکر ، احساس و عمل ـ و بالاخره فرهنگ بشر ـ برای تطبیق با تحولات ایجاد شده تغییر حاصل ننمایند فرهنگ به قهقرا خواهد رفت سوء تطبیق پیدا خواهد کرد و والنهایه مخرب منافع گروه خواهد گردید .

فی المثل ما هوا و سرچشمهٔ آبها را باندازه‌ای آلوده کرده‌ایم که طلا با مسائل زیست محیطی (۲) دست به گریبانیم مسائلی که ممکن است برای ما موضوع حیات و ممات باشد . این مثل خوبی است از اینکه روش‌هائی که در فرهنگ ما ریشه‌دوانیده‌اند ، وقتی حتی بیش از این مورد استعمال قرار گیرند کم کم کاربرد عملی خود را از دست

---

۱ ـ Static

۲ ـ Ecological اکولوژی دانشی است که مربوط به روابط درونی موجودات زنده و محیط آنها می شود .

می دهند و حتی متضمن خطراتی می گردند. وقتی چنین حالتی پیش می آید فرهنگ وارد دورهٔ بحرانی خود می شود. در گذشته اگر روش‌های جدید تفکر و احساس و اندیشه کشف نمی گردید تا مورد قبول اکثریت مردمی که چنین جامعه‌ای را بوجود می آوردند قرار گیرد، فرهنگ همراه با جامعه‌ای که زندگیش به آن وابسته بود هر دو می مردند و یا گروه همسایه که قدرت و صلابت بیشتری داشتند آنها را جذب می کردند و به شکلی درمی آوردند که باصل خود هیچ شباهتی نداشت. چنین بحرانهائی معمولاً فی نفسه تجاربی تربیتی هستند، و آنها را می توان به یک مفهوم، فوق فرهنگی(۱) دانست بااین معنی که این تحولات موجب یافتن الگوهای جدید رفتاری می شوند. الگوهائی که درخارج از حوزه الگوهای پذیرفته شدهٔ فرهنگی که دیگر قابلیت و قدرت تطبیق ندارند قرار گرفته‌اند.

در حال حاضر دنیای انسانیت و فرهنگ‌های گوناگونی که این دنیا را تشکیل می دهد، در گرداب بزرگترین بحرانهائی افتاده است که تاریخ بشریت به یاد می آورد. طرز تفکر، احساس و عمل ما نسبت به محیط اجتماعی و طبیعی دیگر ارزش و اعتبار عملی ندارد. این روشها، دیگر موءدی به آرامش و اطمینان نیستند، بلکه ما را از طریق آشوب و جنگ ـ مواد مخدر، الکل و مجموعه‌ای از اختلالات روانی و به نابودی کشاندن محیط طبیعی از طریق ایجاد آلودگی و ایجاد ضایعات بی حد و حصر و تاراج بیرحمانهٔ منابع طبیعی به قلع و قمع بنیان هستی و حیات خویش می کشانند.

این بحرانها جهان بشری را به جستجوی فرهنگ دیگری وادار می کنند. فرهنگی جهانی، قابل هضم برای همه افراد بشر در همه جای دنیا. فرهنگی که بتواند نسلی جدید با مشروعات اجتماعی تازه و محیط طبیعی بدیع بوجود آورد. برای از سرگذراندن این بحرانها باید روشهای جدید تفکر، احساس و عمل را فراگرفت، انسان باید تربیت دوباره یابد.

ولی این تربیت مجدد انسان متضمن چه جزئیاتی خواهد بود؟ چه نقش‌های تازه‌ای از اندیشه و احساس و عمل می تواند ما را از گرداب مهلک این بحرانها بسلامت بگذراند؟ در اینجا هر جوابی نارسا است، مگر اینکه عواملی که ما را به چنین مرحله‌ای از انحطاط رسانیده‌اند مورد مداقه و موشکافی قرار گیرد.

دگرگونی در نظام ارزش‌ها ـ دیدگاه تحلیلی بحرانها احساس ما نسبت به پیرامونمان مکتسب از فرهنگی است که پرورنده ما است. اندیشه‌ها، وقایع، مردم و اشیاء.

---

۱ ـ Extracultural

احساسات منفی و مثبت در خصوص این مواضع که به صحه فرهنگ رایج رسیده‌است، نظام ارزش‌های هر جامعه را تشکیل می دهد. هر نظام ارزشی را می توان برحسب سه نظام کهتر، که نحوهٔ تعریف روابط هر فرد نسبت به محیط او برحسب آن نظامها بیان می شود، توجیه نمود: نظام طبیعی، اجتماعی و فوق الطبیعه (۱) وظیفه این نظامهای ارزش آنست که نوعی نظم و ترتیب و ساختمان به روابط مذکور در فوق بدهد. اگر جامعه بخواهد که به گردش و رفتار و پیشرفت خود ادامه دهد، تعادل خاصی باید در میان این نظامهای کهتر (۲) ایجاد شود. درک تحولاتی که در رابطهٔ بین این نظامهای کهتر در طی یک قرن و نیم گذشته رخ داده است، نه فقط ما را با بحرانهای کنونی آشنا می سازد، بلکه حقانیت ذاتی دیدگاه دیانت بهائی را نسبت به مسئله تربیت به اثبات می رساند.

ارزشهائی که در پیرامون رابطه انسان نسبت به محیط طبیعی او ایجاد شده‌اند: تلاش انسان برای برقراری ارتباط با محیط طبیعی، به روشهائی که موجدی به بقاء هستی او است، دانش او را در خصوص ماهیت ماده بنحو حیرت انگیزی افزایش داده‌است. تراکم این دانش و تعمیم آن به محیط زندگانی ـ موجب ایجاد نظام کهتری از ارزشهای علمی شد. که اینک مدار و پشتوانه نظم تکنولوژیک با ابعاد غول آسای آن به شمار می رود. این نظام چنان قدرت انسان را در دست یازی به محیط مادی افزایش داده‌است که دیگر کسی بخود اجازه نمی دهد در حقانیت آن تردیدی روا دارد.

ارزشهائی که در پیرامون رابطه انسان نسبت به محیط اجتماعی او ایجاد شده‌اند: تجربه و بینشی که انسان در خصوص کیفیت حشر و نشر با سایر ابناء نوع خود و اقدامات گروهی اندوخته است رسما از طریق قانون و دولت و بطور غیر رسمی از طریق عرف و عادت و سنت به نمایش درمی آید. این هر دو وجه بیان قبلا به تایید نظام ارزشهای اجتماعی که حافظ اصول اخلاقی حاکم است، رسیده است. ثبات زندگی اجتماعی، وابسته به اعضاء جامعه‌ای است که معتقد به یک نظام ارزشهای اجتماعی است که پشتوانهٔ اصول اخلاقی به حساب می آیند. وقتی اصول اخلاقی مضمحل گردید دیگر محملی برای حیات اجتماعی باقی نمی ماند. ارزشهائی که در پیرامون رابطه انسان نسبت به ناشناخته‌های ابدی ایجاد شده‌اند:

---

۱ ـ حضرت عبدالبهاء نیز شقوق مشابهی از لحاظ طبقه‌بندی انواع آموزش قائل می‌شوند: "... لکن تربیت بر سه قسم است تربیت جسمانی، تربیت انسانی و تربیت روحانی ..." (مفاوضات صفحه ۶)

۲ ـ Subsystems

استعداد بالقوه انسان در شناخت و عرفان او را وادار کرده است که مدام برای برقراری تفاهم با هر آنچه که در عالم امکان وجود دارد بکوشد و مجهولات وجود خود او و رموز مندمج درکائنات منظم و در عین حال لایتناهی از این قاعده مستثنی نیست. گاه بگاه، در گذر تاریخ، انبیاء و خردمندانی بظهور رسیده و به تبیین رابطه انسان با این ناشناخته‌ها پرداخته‌اند.

وقایعی که در گرماگرم ظهور آنان پیش‌آمده است، ارزش‌های معنوی وابسته به یک سلسله نظام‌های کهتر را ایجاد کرده است که نگاهدارنده اصول دیانتی جوامعی است که بستگاه آنها بوده‌اند.

نوع محیط	نظام ارزشهای مربوطه	نوع نظامی که برخاسته از این نظام ارزش‌ها است
طبیعی	علمی	تکنولوژی
انسانی	اجتماعی	اخلاقی
ماوراءالطبیعه	معنوی	مذهبی
(ناشناخته‌های ابدی)		

ارزشهای علمی، اجتماعی و معنوی، که بترتیب نگاهدارنده ساختمان فنی، اخلاقی و مذهبی جامعه می‌باشند همه بر روی دیگری تاثیرات متقابل دارند. اگر تغییری در یکی از این عوامل روی دهد سایر عوامل نیز تحت تاثیر قرار می‌گیرند. سه نظام کهتر و ارزشهائی که او آنها تجلی می‌کنند، دارای اهمیت کمتری است.

جوامع مختلف در اوقات متفاوت و برحسب تاریخ گذشته و حوائجی که در لحاظ گوناگون تاریخ برای آنها مطرح بوده برای این نظامها تقدم و تاخر قائل شدند. ولی اعم از آنکه این تقدم و تاخرها چه باشد: ارزش‌های غالب تعیین کننده هدف‌های جامعه و مشخص کننده نحوه کاربرد منابع آن هستند و باین ترتیب سرنوشت جامعه را تعیین می‌کنند.

در طی عمده ایام تاریخ بشر، معمولا ارزش‌های معنوی مسلط بر ارزش‌های اجتماعی بوده‌اند، و این ارزش‌ها نیز به نوبه خود بر ارزش‌هائی که انسان را به محیط طبیعی اش مربوط می‌سازد رجحان و تسلط داشته‌اند. معهذا، وقتی دانش، بعنوان روش‌کشف و تفحص حقایق مربوط به زندگی مادی ما درآمد، اعتبار و اهمیت نظام‌های کهتر نیز دستخوش تردید شد، و موفقیت ممتاز ارزش‌های معنوی متزلزل گردید از آن زمان تاکنون جای مهم و ممتاز در طبقه‌بندی ارزش‌ها به ارزش‌های علمی تفویض گردید. از جهتی به این مناسبت است که در طی ۱۵۰ سال اخیر ما شاهد ظهور مذاهب مادی عظیم،

همراه با حذف همگی عوامل و ارزش‌های معنوی، و تجزیه نظام‌های دیانتی بوده‌ایم. (۱)

مشروعات عظیمی که حصن حصین نظام دیانتی بودند، یا در هم فرو ریخته‌اند، یا به سبیل جارف دنیاپرستی پیوسته‌اند. و بهرحال از اثر افتاده‌اند. هیچ تاریخچه‌ای از وقایع برجسته قرون نوزده و بیست نمی‌تواند انحطاط مشروعات مذهبی آبرومند و ظاهرا شکست‌ناپذیر را در این دوره از تاریخ نادیده انگارد. وقایعی نظیر انقراض خلافت اسلامی و غیرمذهبی شدن حکومت ترکیه و درهم ریخته شدن سلسله مراتب مذهبی حزب شیعه در ایران و افول ستاره اقبال آن و انهدام سیادت دنیوی پاپ و انحلال سلطنت مذهبی در ایتالیا، و تجزیهٔ روزافزون مسیحیت بطور اعم از این جمله‌اند. این موضوع که ادیان سنتی در همه جای جهان راه انقراض می‌پیمایند چنان مبرهن است که کوشش در راه تکذیب آن زائد بنظر می‌رسد.

محاذات تضعیف دیانت، مجوزهائی که نگاهدارندهٔ چارچوب نظام اخلاقی است، قوای خود را از دست می‌دهد و منتج به اخلال ارزش‌های اجتماعی می‌گردد. دربحبوحه چنین آشوبی نظریات فیلسوفانه دنیوی وجهه‌ای مردم پسند می‌یابد. تساهل اخلاقی بیشتر می‌شود. آداب و رسوم بزاویه خمول می‌افتد. کف نفس بی‌اعتبار می‌شود و افراط در شهوات بجد اکثر خود می‌رسد. که همه اینها نتیجه عدم توانائی تحمل انواع مسئولیتهائی اجتماعی، بخصوص آن مسئولیت‌هائی است که مربوط به ازدواج و خانواده می‌گردد. با این احوال ازدواج‌ها متواترا عقد و فسخ می‌گردد، کودکان به دنیا می‌آیند و محروم از محیط مؤدی به رشد و نمو فکری و ثبات زندگی خانوادگی و حضانت و مراقبت والدین بالغ و پرمحبت زندگی را آغاز می‌کنند. شخصیت‌هائی که تحت چنین شرایط نامساعدی بار می‌آیند، تقریبا همیشه انسانهای بی‌ثباتی هستند. افزایش جنایات، تعداد روزافزون طلاقها، ناراحتی‌های روانی، الکلیسم، احتیاج حیاتی به داروهای مسکن فرار از حقیقت به دنیای اوهام مواد مخدر، خدشه‌دار شدن نظم وقانون، فساد دستگاههای اداری (و سیاسی) و ماجراجوئی‌های غیراخلاقی صاحبان صنایع ومشاغل، همه نشانه‌هائی از تجزیهٔ نظام اخلاقی است.

تضادهائی که در نظام ارزش‌ها وجود دارد، موجب بسیاری از تردیدها و عدم

---

۱ ـ برای مطالعات بیشتر در این خصوص به مباحثات مربوط به حیات دنیوی از نشریات Secular City of Debate Daniel J. Callahan (New York: Macmillan Co, 1966) مراجعه شود. این کتاب متضمن یک سلسله مباحثات در مبانی مذاهب دنیوی است. منجمله: "چگونه می‌توان مشاکل دنیای مسیحی اما لامذهب را حل کرد؟" در اخلاقیات بدون پایه" ـ "مذهب بدون خداوند" "مذهب در دوران "مرگ خداوند" و غیره.

اطمینان ها است و وقتی اخلاق بنا بودی گرائید، احساس نگرانی شخصی و عدم ایمنی اجتماعی، افزون می گردد. بنا بر این جای تعجب نیست که جامعهٔ امروز انسانهی اینهمه نگران برقراری ایمنی است.

در مورد افراد این احساس جای خوبی در مددکاری های حرفه‌ای نظیر مشاوره و روانکاوی یافته است. (این نظام‌ها همه اساسا بر اساس معتقدات مادی است وجانشین فعالیت‌هائی است که سابقا برعهدهٔ نظامهای دیانتی بود.) در صحنه اجتماع نیزعکس العمل فقدان ایمنی بصورت سوءظن و در نتیجه ساختن تشکیلات دفاعی گران قیمت وعریض و طویل و اتحادهای شکننده و ناپایدار بروز می کند. ولی جامعهٔ بشری بجای آنکه عوامل و عناصر عدم ایمنی را بررسی و به آن رسیدگی کند مشروعاتی تاسیس کرده است تا با عوارض آن به مقابله برخیزد: تیمارستان ـ برای کسانی که دلهره و هیجان مشاعرشان را مختل ساخته است.

زندان ـ برای کسانی که دلهره و هیجان خود را با تهدید دیگران تشفی می بخشند.

کمک های خارجی ـ برای کمک به کسانی که نمی توانند فقدان ایمنی اجتماعی را جبران کنند زیرا جنگ وسائل و لوازمی را که برای تحصیل منابع کافی به آن احتیاج دارند از میان برده است.

نیروهای مسلح ـ برای مقابله با آنانی که دشمن می دانیم و برای حفظ امنیت خودمان.

مردمی که در این میانه دستخوش اینهمه تناقض و تضادند، و یا در این کشاکش مظلوم واقع شده‌اند، یا می توانند قید همه چیز را بزنند (یک دنیای خیالی برای خود ایجاد کنند و آنقدر ازحقیقت بگریزند که بالمآل سر از بیمارستان های امراض روانی دربیاورند) و یا اینکه ضربهٔ متقابل بزنند (یعنی طریق جنایت درپیش بگیرند و سر از زندان ها در بیاورند و یا به جنبش‌های سیاسی افراطی بپیوندند.) درغیاب ارزشهای جهانی، چه قید همه چیز را زدن و چه ضربهٔ متقابل زدن، هیچکدام منتج به نتیجه‌ای نیست، و فقط سبب تشتت و النهایه ناامنی بیشتر می گردد. ابعاد تشکیلاتی که برای هماوردی با عوارض ایجاد شده است و منابع عظیمی که برای برپا نگهداشتن آنها مصرف می گردد معرف اهمیت مسئله است و ذاتیت دوگانه این تشکیلات تناقضی را که در نظام ارزش‌های ما وجود دارد آشکار می سازد.

یکی از موءثرترین تریاق های عدم ایمنی و نگرانی تفاهم است. یکی ازمنابع اصلی تفاهم برای انسان حس تشخیص برقراری مناسبات با احساس و پذیرش عاطفی این مناسبات است. آنچنان که تاریخ نشان می دهد دیانت‌های سنتی نتوانستند میان دین و علم روابط متقن و با مفهومی برقرار سازند. دیانت سنتی نتوانست بین ایمان و

خرافات تفاوتی قایل شود، حقیقت دانش را آشکار نمود و حد فاصلی بین عقل و ایمان و علم و دین قرار داد. بجای تسهیل موضوع مناسبات با مفهوم، از طریق انطباق یا حقیقت علم، زعمای مذهبی مصر به جهالت یا عدم صداقت ذهنی بودند، و با بیترتیب بر احساس عدم ایمنی انسان افزودند. و بالنتیجه علم مامور گردید که خود ازمسائل نتایج کلی بگیرد و استنتاج کند. علم نیز این ماموریت را به جد گرفت. در طی نیم قرن گذشته، سرمایه‌گذاری دیوانه‌واری از لحاظ وقت ـ نیرو و منابع طبیعی درهمه مشروعات علمی به عمل آمده است. پس جای تعجب نیست که انسان برای خود چنین تکنولوژی عظیمی فراهم آورده است که از یک طرف به جهت دقت عظیمی که در آینده‌نگری وقایع در جهان مادی دارد موجدی به احساس امنیت کلی است و از سوی دیگر قدرتی چنان عظیم در دسترس او قرار داده است که ـ بجهت فقدان تعهدات اخلاقی تهدیدی مستمر بر علیه بقاء و هستی خود او است.

بحرانی را که بشریت امروزه با آن مواجه است می توان چنین بیان نمود: بجهت آنکه دیانت واقعی روزبروز نایاب‌تر می شود، نظام اخلاقی نیز در شرف اضمحلال است. و علم و تکنولوژی تحت رهبری معجونی از فلسفه‌های دهری و مادی تمام هم وغم خود را مصروف تعبیه آلات و ابزار امحاء نوع بشر می نمایند. بعبارت دیگر نظام ارزش‌ها بکلی در حال دگرگونی است و همین سبب ایجاد اختلال در روابط بشر و محیط او شده است. بیترتیب بشر وارد دوران بحران شده است. دنیائی که مشحون ازخطرات و مصائب است. بشریت که در آستانهٔ نیان کامل ایستاده است، چه می تواند بکند تا از این بحران عظیم کامیاب بیرون آید؟ اگر تحلیلی که در بالا کردیم صحیح باشد، فقط یک امید برای ما می ماند. و آن تولد دوباره دیانت بر اساس ارزش‌های معنوی است دیانتی که منکر حقایق علمی نیست و می تواند قدرت شگفت انگیز تکنولوژی جدید را به مجرای خلاقیت سازنده در طریق خدمت به انسانیت بکشاند. طریق خدمت به انسانیتی که تحت لوای قدرت یک نظام اخلاقی جدید که منبعث از آن ارزش‌ها است، متحد و متفق گردیده است.

تولد دوباره دیانت و تربیت دوباره بشریت

در بحبوحهٔ اضمحلال نظم کهن، دیانتی تازه ـ دیانت بهائی ـ ظاهر گردیده است. سرچشمهٔ این دیانت، که الهامات حضرت بهاءالله است، امطار رحمت خود را در قرن گذشته بر اراضی قلوب بیاراند ـ و بر گروهی روزافزون از افراد ذیعلاقهٔ جامعهٔ بشری اثبات کرد که می توانند از انقراض نوع انسان توسط بحرانی که خود فراهم آورده است جلوگیری کنند. ظهور محسوس این قدرت، جامعهٔ بهائی است با توسعهٔ روزافزون آن،

که براساس فرهنگ جدیدی نمو می کند فرهنگی که بهائی زادگان را تربیت می کنند و مصدقین را تربیت جدید می نماید. ایجاد و توسعه این فرهنگ جدید طرق جدید تفکر، احساس و عمل است ـ که قویترین نیروی تربیت خلاقه را بر روی کره زمین بوجود آورده است. این فرآیند فرهنگ ساختن را (۱) می توان در زمینه تعلیم و تربیتی ساده اما بزرگ قرار داد. همهٔ جهان را می توان یک کلاس پنداشت که افراد بشر شاگردان این کلاس اند و حضرت بهاءالله معلم آن و دیانت ایشان برنامه درسی کلاس. (۲)

هدف این برنامهٔ درسی الهی، متفق ساختن نوع انسان از طریق ایجاد یک فرهنگ جهانی است، که غایت قصوای آن تعیین ارتباط انسان با خداوند است. در این فرهنگ نظام دیانتی تعیین کننده نظام اخلاقی است بنوعی که سبب می شود نظام تکنولوژیک، تحت تسلط انسان قرار گیرد و به نفع همهٔ بشریت بکار گرفته شود. بعبارت دیگر معتقد است که بشر به منظور فرا یافت حقیقت معنوی خود تربیت شود و چنان نظام جهانی ای تاسیس گردد که منعکس کننده آن حقیقت باشد و ماده‌گرائی (Materialism) را بصورت یک نیروی محرک در ورای رفتار انسان قرار دهد و تکنولوژی را خادم انسانیت گرداند. دیانت بهائی ارزش‌های معنوی را مقدم بر سایر ارزش‌ها قرار می دهد، تناقض میان ارزش‌های گوناگون را از بین می برد و از این طریق با عوامل واقعی عدم ایمنی شخصی و اجتماع به مبارزه برمی خیزد روگرداندن از مادیت پرستی به منظور رسیدن به هم آهنگی اجتماعی یک ضرورت است، درست باین دلیل که اهداف مادی، وقتی بصورت هدف نهائی درآمدند، آن خصائصی را در بشر آشکار می سازند که درست در جهت خلاف ایجاد هم آهنگی عمل می کند و از آن ـ جمله است طمع، حب و شهوت مال، حسادت و تسلط جوئی دیوانه‌وار، و عدم مراعات عدالت با ضعفا و یا افراد گروههای اقلیت (۳)ـ آنچه این نظام جدید اخلاقی خواستار آن است، درست خلاف این قبیل خلقیات است. علم و ارزش‌های علمی بودی به ایجاد اینگونه ارزش‌ها نیست، زیرا علم و ارزش‌های

---

۱ ـ Enculturation

۲ ـ پیامبران الهی نخستین مربیان اند. تربیت آنها عمومی و شامل است وسبب می شود که انسان از ورطه سبعیت به ذروهٔ معنویت برسد. بیان حضرت عبدالبهاء در کتاب دیانت جهانی بهائی Willmette, Bahai Publishing trust 1943 صفحه ۲۴۹.
" از سماء مشیت الهی و برای ترفیع مقام جهان هستی و بخاطر اعتلاء روحیات وافکار نوع بشر، آنچه که در طریق تربیت نوع بشر موثرترین وسیله بوده است نازل گردیده است." از کتاب خوشه‌چینی از آثار قلم اعلی صفحه ۹۵
Willmette, Bahai Publishing trust 1956

۳ ـ ر. ک بهاءالله و عبدالبهاء ـ حقیقت وجود انسان صفحه ۵۱
The Reality of Man 1966

علمی به خودی خود خاصیت اخلاقی ندارند. استدلال علمی فقط می تواند ضریب احتمال نتایج حاصله از خود را بیشتر کند، با تمام اهمیتی که این موضوع حائز است، معهذا تغییرات بنیانی در شخصیت انسان متوجه و متکی به نیرو و قدرتی است که از ایمان و اعتقاد منبعث می شود نه از احتمال و دلیل. بجهت ارزش های معنوی که ایجاد می کند، خواست ایثار را قوت می بخشد و فداکاری وگذشت را بمرحله ظهور می رساند، این خصائل نیز به نوبه خود، سبب ایجاد و ادامه اتحاد و اتفاق می شود که نظام جدید اخلاقی از لحاظ استحکام ساختمانی خود محتاج به آنست. به این دلایل، تربیت دوباره و تحول شخصیت انسان موکول به ظهور فرهنگی است که در آن ارزش های معنوی و جهانی حاکم باشد. بطور خلاصه این است منطق اصلی نظریات دیانت بهائی نسبت به مسئله تعلیم و تربیت بایستی توجه داشت که با وجود آنکه دیانت بهائی با تاسیس نظام ارزشهائی، ماده گرائی را بعنوان اساس زندگی اجتماعی طرد می کند، بهیچوجه موعظه نمی کند که علم و تکنولوژی فی حد ذاته بد هستند. فقط وقتی که دانش و تکنولوژی بجای رهبری از طریق یک ارمان دینی مترقی با یک فلسفه ماتریالیستی اداره شود دیگر به انسانیت خدمتی نخواهد کرد بلکه هادم آن است. حضرت بهاءالله می فرمایند: " و لا یغنیکم الیوم علومکم و فنونکم و لا زخارفکم و عزکم دعوا الکل وراءکم مقبلین الی الکلمه العلیا " (۱)

حضرت عبدالبهاء، فرزند حضرت بهاءالله حتی از این هم فراتر رفته می فرمایند: علوم که محبوب و مقبول اند زمانی که تحت تاثیر حب الهی نباشند نه تنها بی ثمر و نتیجه اند بلکه سبب جهالت اند (۲) (الواح حضرت عبدالبهاء) (ترجمه به مضمون). آن حضرت ما را راهنمائی می فرمایند که: " دلهای خود را از جهان ناسوت به جهان لاهوت متوجه کنید. زیرا " فقط باین طریق بآزادی خواهیم رسید." (۳) و سپس چنین می فرمایند " اگر معنویت روح چنین تقویت شود که بتواند مادیت انسان را تحت انقیاد خود نگهدارد، آنوقت انسان به خداوند نزدیک خواهد شد: و انسانیت او چنان شکوهمند خواهد گردید، که خصائل مقربین درگاه الهی در او متجلی خواهد گردید. او انوار الهی را ساطع می کند و سبب ترقی روحانی نوع انسان می شود زیرا او بمثابه زجاجی است که سراج الهی را روشن خواهد کرد." (۴) ترجمه به مضمون

---

۱ – ر. ک – رساله ابن ذئب (صفحات ۹۸/۹۷ ترجمه انگلیسی و صفحه ۷۲ فارسی)

۲ – Tablets of Abdul - Baha Abbas. Chicago: Bahai Publishing Society, (1959)

۳ – حقیقت وجود انسان صفحه ۱۶ The Reality of Man ترجمه به مضمون

۴ – ر. ک – حقیقت وجودی انسان صفحات ۴ – ۱۳.

طلسم اعظم ـ انسانی که تربیت روحی یافته است :

حضرت بهاء الله مربی عصر جدید، انسان را گنجینهٔ استعدادهائی می دانستند که در اثر تربیت آن استعدادها بظهور می رسند.

" انسان طلسم اعظم است ولکن عدم تربیت او را از آنچه با اوست محروم نموده. بیک کلمه خلق فرمود و بکلمه اخری بمقام تعلیم هدایت نمود. و بکلمه دیگر مراتب و مقاماتش را حفظ فرمود." "مقام و شخصیت او رقم زده می شود و برای او سعادت و خوشبختی بهمراه می آورد" حضرت موجود می فرماید:

انسان را بمثابه معدن که دارای احجار کریمه است مشاهده نما بتربیت جواهر آن بعرصهٔ شهود آید و عالم انسانی از آن منتفع گردد. انتهی

" اگر نفسی در کتب منزله از سماء احدیه بدیدهٔ بصیرت مشاهده نماید و تفکر کند ادراک می نماید که مقصود آن است جمیع نفوس نفس واحده مشاهده شوند تا در جمیع قلوب نقش خاتم الملک لله منطبع شود و شموس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت جمیع را احاطه نماید." (۱)

تنها امید انسان برای آنکه طلسم اعظم شود و از استعدادهای خود بهره گیرد، آن است که تحت " تربیت " قرار گیرد. مفهوم " طلسم" در اینجا ناظر بر ماهیت معنوی آن " احجار کریمه " یعنی استعدادهای انسان است، و مؤید این نظر است که یک تربیت صحیح باید متکی به ارزش های معنوی انسان باشد. طلسم شیئی است که بر روی آن علامتی حک شده است که " جالب تایید از آسمانها است " و در حکم دعائی است که بدی ها را دور و خوبی ها را برای انسان به همراه می آورد. در بیانی که در بالا نقل شد حضرت بهاء الله ماهیت نقشی را که بر روی این طلسم است آشکار می سازند، (نقشی که مشخص کننده خصلت معنوی شخصیت انسان است، این مربوط به فطرت و تربیت او می شود) و انسان را از شرور محفوظ می دارد (" شموس عنایت و اشراقات انجم فضل و رحمت " او را احاطه نماید.)

نقش این طلسم اعظم نقشی روحانی است. این نقش مترادف با مثال الهی است (۲) این مثال مشخص کننده همه صفات خداوند است که ذاتاً بشر نیز واجد آنها است و می تواند بصورت فضائل جلوه نماید. این (۳) فضائل هستند که بالقوه در ما وجود دارند و " احجار کریمه ای " هستند که " تربیت " می تواند آنها را بعرصهٔ شهود آرد.

---

۱ ـ لوح مقصود صفحهٔ ۳ Gleanings PP 259 - 60

۲ ـ حضرت بهاء الله در کلمات مکنونه عربی می فرمایند: " یا ابن الانسان کنت فی قدم ذاتی و ازلیه کینونتی عرفت حبی فیک خلقتک و القیت علیک مثالی و اظهرت لک جمالی"

۳ ـ صفحه ۶۵ Gleanings

ضابطه‌ای که آیا فلان یا بهمان تجربه تربیتی صحیح است یا نه، آنست که آیا مقاصد مقصدی که خداوند برای انسان مقرر فرموده هست یا نه. حضرت بهاءالله شناخت و عشق به خداوند را محرک اصلی و هدف اولیه‌ای دانستند، که اساس خلقت انسان است. (۱) هر تجربه‌ای که منعکس کننده آن هدف باشد، می تواند استعدادهای انسان را آشکار سازد و آن جواهرات گران قیمتی را که در وجودما نهاده شده بظهور رساند. لازم است که ما از این واقعیت آگاه باشیم زیرا آگاه بودن از این هدف است که ما را با حقیقت روحانی وجودمان آشنا می سازد و از بروز حالت خودبیگانگی جلوگیری می نماید و سرنوشت ما را محفوظ و مصون می دارد.

از این هدف جدا افتادن مشکل هویت خویش از دست دادن را پیش می آورد زیرا انسان در صورتی که استعدادهای او برای معرفت و محبت از بین برود و ضایع گردد از وصول به هویت واقعی خویش باز می ماند و بدرک شخصیت خویش نائل نمی گردد.

وقتی نظام های تربیتی منطبق با آنچه که خداوند برای انسان می خواهد گردید، آنگاه این نظمها بصورت مشروعاتی عمل خواهند کرد که انسان طالب حقیقت را به‌آنچه که خود باید باشد رهنمون خواهد کرد.

طرق رسمی تعلیم و تربیت در نظم بدیع جهانی:

در حالیکه بیشتر جوامع دارای وسائل رسمی و غیر رسمی برای تربیت جوانان می باشند معهذا وسائل رسمی که مظهر آن تاسیساتی نظیر مدارس، دانشگاهها، یا سایر موسسات تربیتی است، فقط بخش کوچک ولی مهمی از کل نیروی تربیتی را که در هر فرهنگ وجود دارد تشکیل دهند. جزئیات مشروح تاسیسات تعلیم و تربیتی که محصول فرهنگ بهائی خواهد بود، هنوز زود است که با قطعیت بازگو شود. معهذا حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء بیانات مفصلی در خصوص تعلیم و تربیت بهائی فرموده‌اند که باید سرمشق توسعه و تکامل مشروعات تعلیم و تربیتی قرار بگیرد. در نظم بدیع جهانی تعلیم و تربیت اجباری خواهد بود. تعلیم و تربیت از لحاظی مشتمل بر برنامه‌ای خاص برای همه جهانیان است و لااقل شامل همه علوم از جمله، کشاورزی ـ هنر ـ موسیقی ـ ادبیات و فن بیان و یک لسان عمومی سوای زبان مادری خواهد شد. تربیت بر ایجاد "رفتار پسندیده" و "ارج نهادن بر فضائل و اخلاقیات" و ترویج روحانیات تاکید خواهد کرد.

علم و دین در برنامه کلی درسی مکمل یکدیگر خواهند بود و جنگ علم و دین از میان برخواهد خاست. دقت کافی خواهد شد که مسئله وحدت بشریت به دانش‌آموز تفهیم

---

۱ ـ ص ۶۵ Gleanings

گردد ، زیرا این مسئله اساس صلح جهانی است (۱) همچنین توجه خاصی نسبت به تعلیم و تربیت کودکان بسیار خردسال اعم (۲) از پسر و دختر (۳) با قائل شدن رجحان در تعلیم و تربیت دختران بر پسران درمواردی که تعلیم هر دو آنها با هم میسر نیست مبذول خواهد شد (زیرا مسئولیت مادر در تربیت فرزند بسیار سنگینتر از پدراست)(۴) و نیز توجه خاص نسبت به تعلیم و تربیت گروههای اقلیت مبذول خواهد گردید .(۵) در نظم بدیع ، عمل تعلیم و تربیت بخاطر خود آن است و عبادت محسوب خواهد شد .(۶)وبا این ترتیب تعلیم و تربیت بجای آنکه یک فعالیت صرفا مادی در مسیر منافع کامل اقتصادی باشد یک فعالیت معنوی خواهد بود که رهنمون آن اعتقاد مذهبی است . فهرست بالا بهیچوجه کامل نیست ، ولی اعم از آنکه اختصاصات و وظائف مشروعات تعلیم و تربیتی دیانت بهائی در آینده چه باشد ، بهرحال منعکس کنندهٔ فرهنگی خواهد بود که توسط حضرت بهاءالله ایجاد شده است ، زیرا فرهنگ ، آن مربی در همهٔ مکان و زمان انسان، اگر بنا باشد که تربیت " صحیحی" تعبیه کند، باید در عین حال متضمن ارزش هائی باشد که ارزش های معنوی را مافوق همه ارزش های دیگر قرار دهد. فقط اینچنین فرهنگی است که دارای قدرت آزاد ساختن استعدادهای انسان و ایجاد آن طلسم اعظم است : طلسم اعظمی که انسان اشتیاق وصول آن را دارد . بیش از سایر مظاهر الهیه : حضرت موسی، حضرت مسیح، حضرت بودا ، حضرت محمد ، این اسر دارای چنان نیروئی است که می تواند یک فرهنگ جدید را که در آن ارزش های معنوی مقدم بر سایر ارزش ها باشد ایجاد نماید . در این عصر حضرت بهاءالله فرهنگ جدیدی بوجود آورده اند .

این فرهنگ مبتنی بر دیانت بهائی است و مروج آن مشروعات وتاسیسات بهائی است که بدست حضرتش ایجاد شده اند . این فرهنگ جدید که در کشورها یکی پس از دیگری منتشر می شود و از نسلی به نسل دیگر منتقل می شود مژدهٔ بزرگ تربیت دوباره روحانی را برای جامعهٔ انسانی با خود بارمغان می آورد و چنان حیاتی را در آیندهٔ ایام به بشریت مژده می دهد که هم دارای هدف و هم انسان دوستانه است .

پایان

---

۱ ـ حضرت عبدالبهاء در نجم باختر IX. 9. P.98 همچنین ر . ک ـ ظهور عدل الهی ـ اثر کلک اطهر حضرت ولی امرالله

۲ ـ الواح حضرت عبدالبهاء

۳ ـ همان کتاب صفحات ۹ ـ ۵۷۸

۴ ـ همان کتاب

۵ ـ حضرت عبدالبهاء Abdul - Baha, American Sprituel Misson
(Willmette, Bahai Publishing Trust, 1948) P. 10

۶ ـ بیانات حضرت عبدالبهاء در کتاب دیانت جهانی بهائی صفحات ۸ ـ ۳۷۷.